



فهم منازعات و
اعمار صلح توسط تحول سیستمیک منازعه

Published by:

Friedrich-Ebert-Stiftung
Afghanistan Office

Shahr-e-Naw, Charahi Ansari,
behind Setara Hotel, Yaftali Street
Kabul, Afghanistan

info@fes.org.af
www.fes.org.af

First edition, 2007

©Friedrich-Ebert-Stiftung, Afghanistan 2007

This book is not for sale!

Designed by: Reza Haidari, Kabul, Afghanistan

Printed at: Shefaf Printing Press Kabul in Afghanistan

فهم منازعات و اعمار صلح
توسط تحول سيستميك
منازعه

درباره‌ی نویسندگان

آقای مارکو دی کاروالیو، پزشک و مشاور سیستمیک
 آقای یورگن اریک کلوسمن، ژورنالیست، کارشناس ارشد مطالعات آفریقایی، سیاسی
 و اسلامی و لیسانس ترجمه زبان عربی و کیسواهللی.
 هر دو آموزگار در کنار مسلک‌های اصلی‌شان، مشاور در امور سیستمیک بوده و همچنان
 آموزش‌هایی را درباره تحول سیستمیک منازعات در کشورهای مختلف جهان از جمله
 نیپال، اندونیزیا و افغانستان برگزار کرده‌اند.

On the authors:

Mr. Marco de Carvalho, physician and systemic consultant
Mr. Joergen Klusmann, journalist, Master of Arts in African,
 Political and Islamic Studies and Bachelor in Arabic and
 Kiswahili Translation

Along with their profession, both of the trainers are systemic consultants and have conducted trainings on the Systemic Conflict Transformation worldwide including Nepal, Indonesia and Afghanistan.

فهرست عناوین

۴	پیشگفتار
۵	۱-اهداف
۶	۲-سیستم چیست؟
۷	۱-۲ ما هرگز تنها نیستیم
۷	۲-۲ ما همیشه در ارتباط هستیم
۹	۳-قوانین نظام مند
۹	۱-۳ حق تعلق به یک گروه
۱۰	۲-۳ سلسله مراتب
۱۰	۱-۲-۳ تقدم سابقه داران بر تازه کاران
۱۱	۲-۲-۳ تقدم وفاداران به سیستم
۱۱	۳-۲-۳ اولویت به عضو با صلاحیت
۱۱	۴-۲-۳ تقدم اعضای که همکاری بیشتر برای بقای سیستم می نمایند
۱۲	۳-۳ ضمیر قابل درک
۱۲	۱-۳-۳ توازن میان داد و گرفت
۱۳	۲-۳-۳ تعلق به گروه
۱۸	۴- عملکرد عمومی منازعات
۱۹	۵- میراث بیولوژیکی
۱۹	۱-۵ اخطار سیستم لیمبیک (limbic) به ما
۲۰	۲-۵ بقای بهتر انسان در گروه
۲۲	۶- ارزیابی عقلانی و شهودی وضعیت منازعه
۲۶	۷- سطح تحول سیستماتیک منازعه
۲۹	۸- از تیوری سیستم تا کار سیستماتیک و عملی
۳۱	۹- اساسات پژوهش منازعه
۳۱	۱-۹ تاریخ پژوهش

۳۶	۲-۹ شیوه های تازه ی فلسفی
۳۶	۱-۲-۹ هابز و گروتیوس
۳۷	۲-۲-۹ جان لاک
۳۷	۳-۲-۹ ایمانویل کانت
۳۸	۳-۹ انکشاف پس از جنگ جهانی دوم
۴۱	۱۰- واژه های کلیدی و اساسی در تیوری منازعه
۴۱	۱-۱۰ دگردیسی منازعه
۴۱	۲-۱۰ مدیریت منازعه
۴۲	۳-۱۰ فروکش کردن منازعه
۴۲	۴-۱۰ اعمار صلح
۴۲	۵-۱۰ صلح سازی
۴۲	۶-۱۰ جلوگیری از بحران و منازعه
۴۲	۷-۱۰ حل منازعه
۴۳	۸-۱۰ صلح بانی
۴۳	۹-۱۰ اعمال صلح
۴۳	۱۰-۱۰ بازسازی پس منازعه
۴۳	۱۱-۱۰ بند ۱
۴۳	۱۲-۱۰ بند ۲
۴۳	۱۳-۱۰ بند ۳
۴۴	۱۱- تشدید کردن و نکردن افقی و عمودی منازعه
۴۵	۱-۱۱ نه مرحله ی تشدید خشونت
۴۶	۲-۱۱ نه مرحله برای کاهش خشونت
۴۷	۱۲- شش ضلعی تمدن ساز
۴۹	۱۳- کردار و ارتباطات غیر خشونت آمیز
۴۹	۱-۱۳ مارشال روزنبرگ
۵۱	۲-۱۳ فریدریش شولزون دون
۵۵	۳-۱۳ مهاتما گاندی
۵۷	۴-۱۳ جان گالتونگ



بنیاد فریدریش ایبرت خرسند است که کتاب حاضر را در اختیار علاقمندان گرامی قرار می‌دهد. این کتاب در راستای گذار موثر از منازعات و تلاش برای دریافتن راه حل‌های جامع و قناعت‌بخش برای آنها تهیه گردیده است.

شالوده این کتاب بر روی راهکار تحول سیستمیک منازعه پی‌ریزی گردیده است. براساس این راهکار، هنگامی که ما برای دگرگون ساختن منازعات و یا دریافتن راه‌حل‌های کارآ برای آنها تلاش می‌کنیم بسیار مهم است تا به سیستم‌های روابط فردی، قوانین مربوطه آنها و نیز به پیوندهای عاطفی - احساسی توجه جدی داشته باشیم. همچنان این میتود تاکید بر رعایت توازن میان داد و ستد، حس تعلق داشتن به یک گروه و یا گروه‌های مشخص، احترام به نظام‌های سلسله مراتب و در نظر گرفتن اولویت‌ها دارد.

و اما چرا این میتود در افغانستان؟

یکی از ویژگی‌های برجسته این میتود توانایی سازگاری آن با محیط‌های گوناگون منازعه است. پس از تجربه‌های موفقانه این میتود در شمار زیادی از کشورهای غربی و اخیراً در نیپال و اندونیزیا، اینک بنیاد فریدریش ایبرت به معرفی و به کار بستن آن در افغانستان تلاش می‌ورزد. به گونه خیلی فشرده، ویژگی‌هایی که به این میتود توانایی سازگاری با محیط‌های مختلف را میبخشند، اینها هستند:

اول: برای به اجرا گذاشتن این میتود، نیازی به تجهیزات نیست.

دوم: اجرای این میتود مستلزم پیشینه آکادمیک و تخصصی در این عرصه نیست.

سوم: ماهیت سیستمیک این میتود که نفسی فراگیر و جامع به آن بخشیده است، این امکان را میسر می‌سازد تا این میتود قابلیت اجرایی فراگیر و گسترده بر انواع مختلف منازعات را که زاده محیط‌های کامل متفاوت باشند، در خود پیدا کند.

جامعه کنونی افغانستان در کنار سایر نیازهایش یکی هم نیاز به پرسوئل کار آگاه و کار آزموده در عرصه مدیریت منازعات دارد.

دفتر FES از بدو تاسیس در افغانستان، پیوسته در راستای ایجاد صلح پایدار و گذار از منازعات کار کرده است و اینک در تلاش است تا به وسیله‌ی تهیه مواد آموزشی در این عرصه و هم برگزاری آموزش‌های سریع و کوتاه مدت در پرورش و توسعه ظرفیت‌های افغان‌ها اعم از افراد و نهادهای ذیربط سهم فعالی را ادا کند.

امیدوار هستیم تا با چنین تلاش‌هایی در برآورده ساختن این نیاز مبرم گامی به جلو گذاشته باشیم.



اهداف:

این کورس اهداف زیر را دنبال می‌کند:

- تحول سیستماتیک منازعه، به صورت کلی شیوه‌ی کاملاً تازه‌ی دریافت منازعه است، که فهم ریشه‌ای از ساختارهای پنهان منازعه و راهکارهای آن را فراهم می‌آورد.
- تحول سیستماتیک منازعه، در خود کامل‌ترین الگوی ارتباطات و میانجیگری برای رفع منازعه را دارد.
- تحول سیستماتیک منازعه، برای تمام اشتراک‌کنندگان اجازه می‌دهد که تصویر روشن از امکانات تاثیرگذاری بالای یک منازعه و هم‌چنان محدودیت‌های تاثیرگذاری، داشته باشند.
- تحول سیستماتیک منازعه، اشتراک‌کنندگان را قادر به این می‌سازد که به صورت فردی توانایی‌ها و منابع خود را برای دگرگونی منازعه در محیط به کار برند. هم‌چنان، این شیوه، اشتراک‌کنندگان را قادر می‌سازد تا محدودیت‌ها را درک و در نظر داشته باشند.
- تحول سیستماتیک منازعه، کارآیی سازمانهای غیرحکومتی را به وسیله‌ی ارتباطات روشن و ساختار کاری واضح، در درون یک تیم، تقویت و پشتیبانی می‌نماید، آن هم با توجه به هشدارهایی که این شیوه در رابطه به مراکز منازعه و راهکارهای قابل درک حل منازعه در اختیار این سازمان‌ها قرار می‌دهد.
- ارجاع و تاکید بر اسناد و شیوه مستندسازی در این دوره آموزشی، بر مبنای کارآیی، استفاده و امکانپذیر بودن اسناد و مستندسازی در این کشور می‌باشد.
- روش مستندسازی و استفاده از اسناد، بر مبنای ارزیابی کارآیی، استفاده و امکان پذیر بودن مستندسازی و شواهد در کشور های دیگر است.
- استفاده از اسناد و مستندسازی در این دوره آموزشی، برای این است تا از تجربه‌ها و نمونه‌های موفق به صورت دستنامه آموزشی برای "تحول سیستماتیک منازعه" مورد استفاده قرار بگیرد.

کامل‌ترین الگوی ارتباطات و میانجیگری برای رفع منازعه

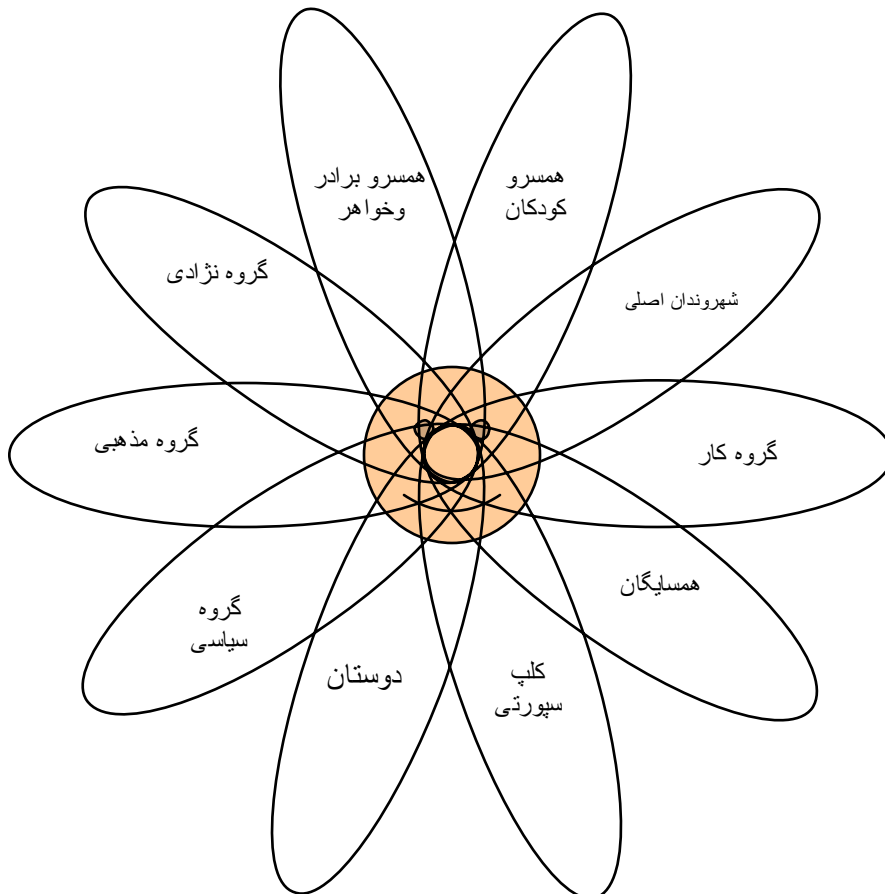
به کاربردن توانایی‌های فردی و منابع، برای دگرگونی منازعه و درک محدودیت‌ها

توجه به هشدارهای این شیوه در رابطه به مراکز منازعه و راهکارهای قابل درک حل منازعه

یک سیستم چیست؟

یک سیستم زنده متشکل از عناصر پایدار و وابسته به یک دیگر است. هر تغییر در یک عنصر یا سازه، به صورت همزمان باعث تغییر در دیگر عناصر و اجزای آن نیز می‌شود. یک سیستم زنده و پویا، تماما به ساز و کارش ادامه می‌دهد، نه یک بخش و یا قسمتی از سیستم.

نظام‌های اجتماعی در برگیرنده‌ی خانواده‌ها، شرکتها و پروژه‌های گروهی، انواع سازمانها، احزاب سیاسی و جنبش‌های ایدئولوژیکی، مجامع علمی، مجامع مذهبی و معنوی، کلب‌های ورزشی، گروه‌های محلی، گروه‌های نژادی و.... است. در یک نظام

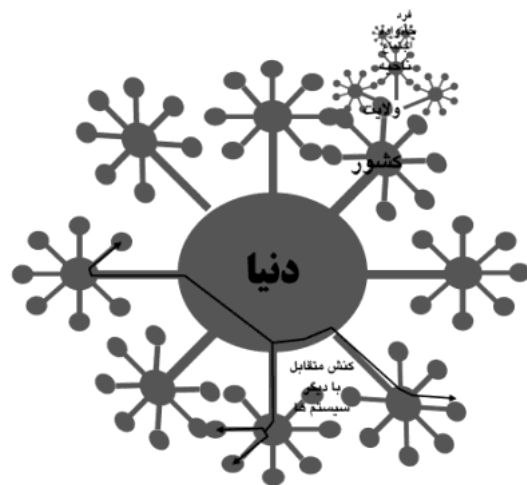


اجتماعی، مردمان مختلف با موقعیت‌های گوناگون، با یکدیگر در ارتباطند، این ارتباط یک امر دل‌خواهی نیست، و افراد اختیار انتخاب آن را ندارند.

هنگامی که روابط انسان‌ها را "نظامند" یا سیستمیک، توصیف می‌کنیم، آشکارا، به نظام اجتماعی به عنوان نظام یک پارچه و با نیروهای گوناگون فشار، نگاه می‌نماییم. ما این ایده را کنار می‌گذاریم که یک فرد به صورت مستقل و کامل می‌تواند در سیستمی که به آن مرتبط است، دست به عمل بزند. ما این ایده را کنار می‌گذاریم که با توجه به پیچیدگی‌های یک سیستم، میان حوادث و عوامل رشته‌ی دراز وجود دارد. آن هم بدون توجه به امکانات و مراحل گوناگون در یک سیستم. ما باز هم، این ایده را به کنار می‌گذاریم که در سیستم، همیشه قوانین منطقی حاکم است. گاه حرکات غیر منطقی نیز در سیستم به حساب می‌آید. ما در سیستم تلاش می‌نماییم که خود را از یک اشتیاق و عشق جنون‌آمیز جدا و به یک عشق عاقلانه و بینا نزدیک سازیم.

۱،۲- ما هرگز تنها نیستیم

ما با یکدیگر، در درون نظام روابط، مرتبط بوده، و هم‌زمان بخشی از سیستم‌های گوناگون روابط دیگر نیز هستیم. برای درک این موضوع به نمودار یا شکل زیر نگاه کنید:



این مهم نیست که در کدام موقعیت قرار داریم، و چه عملی را انجام می‌دهیم: ما هرگز تنها نبوده، و در نظام‌های روابط به یک دیگر وصل هستیم. تمام این نظام‌ها، بالای دریافت و رفتارهای ما تاثیر دارند. اما، تمام نظام‌های روابط دارای ارزش

یکسان در زندگی ما نمی‌باشند. مهم‌ترین نظام رابطه در زندگی ما، خانواده است که تعهدات و ارزش‌های ما را در زندگی تعریف می‌نماید. آنچه که مربوط به شیوه زندگی ما می‌شود، گروه‌های نژادی و ایدیولوژیکی (باورهای مذهبی و معنوی، عقاید محکم سیاسی و علمی) نیز به همان اندازه مهم می‌باشند.

۲-۲ ما همیشه در ارتباط هستیم

ارتباط و مبادله با افراد بیگانه و غریب نسبت به آشنایان، به خاطر ارتباطات خانوادگی، احساسی، نزدیکی‌های ایدیولوژیکی و مذهبی، دشوار تر است. نمودار بالا نشان می‌دهد که هر یک از بخش‌های آن، ارتباطش را با دیگر بخش‌های نمودار یا شکل، در یک طیف گسترده به نمایش می‌گذارد. به عنوان نمونه، "نظم اجتماعی و سیاسی" را در نظر بگیرید. چند فرد یک خانواده را می‌سازند، چند خانواده در یک اجتماع

یک دهکده را به وجود می‌آورند. چند اجتماع می‌تواند یک ولسوالی را شکل بدهد، و چند ولسوالی یک ولایت را، ولایات کشور را می‌سازند و در نهایت کشورها دنیای ما را. اگر به مذهب توجه کنیم، چند مومن که متعلق به یک اجتماع محلی مذهبی هستند، در یک مکان برای نیایش (مسجد، کلیسا، معبد و...) یک دیگر را ملاقات می‌نمایند. چندین اجتماع محلی مذهبی یک اجتماع بزرگ منطقه‌ی مذهبی را می‌سازند، و در نهایت همین اجتماعات بزرگ منطقه‌ی یک مذهب بزرگ را می‌سازند. (مذهب تسنن: حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، وهابی؛ ... تشیع: امامی، اسماعیلی، زیدی، صوفیست، و...؛ ارتدکس: ارتدکس یونانی، ارتدکس روسی، ارتدکس صربی، ارتدکس سوریه (سوری)؛ کاتولیک: رومن کاتولیک، کاتولیک یونانی؛ رفرمیستها: شیوه‌ی اونجلیک و انگلیکان)

بر این اساس، چندین مذهب می‌توانند متعلق به یک دین بزرگ باشند (شیعه و سنی در اسلام؛ ارتدکس، کاتولیک و رفرمیستها در مسیحیت). تمام دین‌های بزرگ بخش از یک مذهب سرتاسری اند (اسلام، مسیحیت، هندویزم، یهودیت، مذاهب شرک...). تمام نظام‌های اعتقادی و مذهبی متعلق به یک دنیای معنوی می‌باشند.

بر همین مینا، این مدل در سطح خانوادگی حرفه‌ی، فرهنگی، ایدیولوژیکی، و دیگر روابط عاطفی قابل تطبیق است. رابطه‌ی بسیار نزدیک در این روابط، از اهمیت بسیار برخوردار است. ما به گروه‌ها مرتبط هستیم، حتی اگر این روابط عاطفی ضعیف نیز باشد. همچنان، محدودیت‌ها و جدایی در میان گروه‌ها و نظم سلسله‌مراتبی آنها که در تصویر بالا نشان داده شده، مجازی است و منظور از نمایش نمودار این بود که نشان داد فرد به گروه‌ها مرتبط است، و گروه‌ها به یک گروه و نظم بالاتر دیگر.

قوانین نظام مند

نظام‌های روابط انسانی (خانواده، شرکتها، سازمانها، مردم و...) به صورت مستحکم به وسیله‌ی یک فکر و عرف ناخودآگاه کنترل می‌شود. این فکر ناخودآگاه، غیر قابل دید است، اما یک ساختار قدرتمند با قوانین مختص به خود می‌باشد، که ما قدرت فسخ و ممانعت آن را نداریم.

نظام‌های روابط انسانی، موجودات پویا و زنده‌اند که دارای انکشاف و گسترش بوده، و از خود در برابر خطرات که انکشاف و گسترش آنها را تهدید می‌کند، محافظت می‌نمایند. هر زمان، یکی از اصول و ارزش‌های که سیستم را ابقا و پشتیبانی می‌نماید، به صورت دانسته یا ندانسته مورد نقض و تهدید قرار گیرد، نتیجه‌ی آن تأثیرات و کنشهای نا متوازن و غیر قابل کنترل در سیستم است.

هنگامی که راهکارها و اهدافی را برای یک سیستم عرضه می‌داریم، باید در نظر داشته باشیم که اصول و ارزش‌ها، ابقا کننده و پشتیبان سیستم بوده، و این بدین معنا است که اصول و ارزش‌های اساسی، به دلخواه ما عمل نمی‌نمایند؛ آنها، سازوکار مختص به خود را دارند.

نظام‌های انسانی، دارای هوش و ضمیر سیستماتیک بوده، که ادغام و توازن در سیستم را نظارت می‌نمایند. این هوش و ضمیر نظامند سیستم را نمی‌توان بر حسب خوبی یا بدی آن دریافت و سنجید. (منظور از دریافت و سنجش این است که نمی‌توان به سادگی پیچیده‌گی آن را درک کرد، و نه از آن به آسانی چشم پوشید) در این جا ما با قوانین زیر رو به می‌شویم:

۳-۱ حق تعلق به یک گروه

تمام اعضای یک گروه حق تعلق به آن را دارند. هر عضو بایستی اجازه داشته باشد تا از طرف سیستم و با همان هویت و شناخت فردی که دارد، به رسمیت شناخته شود. هر زمان، موقعیت یک عضو در سیستم به دلایلی چون طرد، نادیده انگاشته شدن و گمنامی، مورد انکار قرار می‌گیرد، منازعه‌ی اتفاق می‌افتد که نظر ما را به نا بهنجاری و بی‌نظمی موجود در آن جا جلب می‌نماید؛ در این جا، مهم نیست که عضو طرد شده هنوز وجود دارد، یا قبلاً از بین رفته است. به عنوان نمونه، رهبر فوت شده‌ی یک قبیله، عضو فوت شده‌ی یک حزب سیاسی و یا کودک مرده به دنیا آمده، همگی متعلق به سیستم خویش‌اند.

هر زمان، یک عقوبت سخت یا سرنوشت شوم، به دلایل مختلف از جمله شرم، ترس و درد، مورد توجه قرار نمی‌گیرد، باعث منازعه‌ی می‌گردد که خود به خود توجه ما را به

نظام‌های روابط انسانی، به صورت مستحکم به وسیله‌ی یک فکر و عرف ناخودآگاه کنترل می‌شود که یک ساختار قدرتمند با قوانین مختص به خود را دارد

نظام‌های انسانی، دارای هوش و ضمیر سیستماتیک بوده، که ادغام و توازن در سیستم را نظارت می‌نمایند

نابهنجاری موجود در سیستم می‌کشاند. به عنوان نمونه، در یک جنگ نباید تنها به منافع و پیروزی جانب برنده فکر کنیم، بلکه باید به جانب بازنده و خساراتی که بر او در این جنگ تحمیل شده، نیز بیندیشیم. در غیر آن، در این شرایط به صلح پایدار دست نخواهیم یافت. مشابه به آن، حقوق، سنتها و ارزشهای دیر پا و سابقه دار نیازمند به رسمیت شناخته شدن و مورد توجه قرار گرفتن اند. زیرا آنها نیز، عناصری از یک نظام انسانی می‌باشند. به عنوان نمونه، اگر اروپایی‌ها به فکر پیشرفت اقتصادی در نیپال که نیازمند همکاری بدون ممانعت در جامعه اند، باشند، و سیستم "کاست" هندو را در نظر نگیرند، به سختی خواهند توانست که یک راهکار موثر را پیدا نمایند.

۳-۲ سلسله مراتب

تجربه‌ی کار با یک سیستم نشان می‌دهد که موقعیت‌ها به صورت تصادفی قرار ندارند. در نظام‌های خانوادگی، موقعیت اعضا بر اساس تاریخ تولد مشخص شده، و غیر قابل تغییر است. مثلا، فرزند اول، فرزند دوم، فرزند سوم بر اساس تاریخ تولد در یک سلسله مراتب خانوادگی که مبتنی بر ارزش‌ها و اصول اخلاقی از جمله احترام استوار است، قرار گرفته، و این سلسله مراتب تغییر ناپذیر است. در سیستم‌های سازمان یافته (شرکتها، سازمانها، احزاب، جامعه و...) ما اصول را به وجود می‌آوریم که کمتر در نظام‌های خانوادگی مهم هستند.

هر زمان، ما اولویت‌ها و حق تقدم‌ها را ارزشیابی می‌کنیم، روشن است که دلیل اولویت‌بندی این مساله نیست " که من نسبت به دیگری مهم هستم یانه"، ولی دلیل به رسمیت شناختن تقدم مناصب این است که یکی بر دیگری در بعضی از جنبه‌های مشخص اولویت دارد. اگر ما این اولویت‌بندی در موقعیت و جایگاه را در نظر نگیریم، با منازعه در درون سیستم رو به رو خواهیم شد. در همین زمان، این به رسمیت شناختن باعث صلح نیز خواهد گردید.

۳-۲-۱ تقدم سابقه‌داران بر تازه‌کاران

در نظام‌های خانوادگی، والدین بر فرزندان خود تقدم دارند، و پدر کلان‌ها و مادر کلان‌ها بر والدین. اولین کودک اولین فرزند خانواده است، و دومین کودک دومین فرزند و... این نظم و سلسله مراتب تغییر خوردنی نیست. در نظام‌های سازمان یافته (سازمانها، شرکتها، احزاب و...) کارمندان سابقه‌دار بر کارمندان تازه‌کار تقدم دارند. در جوامع، جمعیت اصلی بر مهاجرین و مستعمره نشینان اولویت دارند.

۳-۲-۲ تقدم وفاداران به سیستم

در نظام‌های سازمان یافته، تقدم به اعضای داده می‌شود که مسوولیت‌های بیشتری را در سیستم به دوش می‌گیرند. رهبر یک گروه، مسوولیت‌های بیشتری را نسبت به یک عضو مادون گروه متقبل می‌شود. این به معنای آن است که باید رهبر موقعیت رهبری و همچنان مسوولیت‌های بیشتری را نسبت به دیگر اعضای تیم به عهده بگیرد. اگر او این کار را انجام ندهد، شخص دیگری موقعیت و مسوولیت‌ها را به دوش خواهد گرفت، تا خلای رهبری پر شود. اگر این خلا ادامه یابد، گروه به سوی منازعه پیش می‌رود.

در یک جامعه، اولویت به کسی داده می‌شود که مسوولیت‌های بیشتری را به خاطر خیر اجتماع و در کلیت مردم، می‌پذیرد. بدین گونه، یک وزیر مسوولیت‌های بیشتری را نسبت به شاروال یا شهردار شهر بر دوش می‌گیرد. اگر رهبر یک اجتماع یا بخش آن (دهکده و یا...) مسوولیت‌های خود را به خاطر خیر اجتماع به عهده نمی‌گیرد، روشن است که در این مورد، منازعه بروز می‌کند.

۳-۲-۳ اولویت به عضو با صلاحیت

در نظام‌های سازمان یافته، مردم به صورت‌های گوناگون و مطابق بر ظرفیتهای خویش، با سیستم همکاری می‌نمایند. منظور از تمام این همکاری‌ها، رسیدن به اهداف سیستم است. صلاحیت، در این جا به معنای ظرفیت‌ها و دست‌آورد‌های مشخص، نتایج ملموس و تجربه‌های مشخص و عالی است. اولویت به اعضای داده می‌شود که از صلاحیت بیشتر برای رسیدن به اهداف، نسبت به اعضای دیگر برخوردار اند.

به عنوان مثال، برای رهبر یک حزب سیاسی، دانشمند علوم سیاسی نسبت به معلم متعهد یک مکتب اولویت دارد؛ در صورت که هر دو در آغار کار باشند. اگر معلم مکتب، عضو با تجربه‌ی حزب باشد، و دانشمند علوم سیاسی کار خود را تازه آغاز کرده باشد، در این صورت معلم مکتب نسبت به دانشمند علوم سیاسی تقدم دارد. به خاطر این که معلم مکتب فهم بیشتر در باره‌ی قوانین و اصول کار سیاسی حزب دارد. در یک کمپنی، یک انجینیئر فارغ التحصیل نسبت به یک تکنیسین ساده ترجیح داده می‌شود.

جوامع و خانواده‌ها به وسیله‌ی اهدافی که دارند، تعریف و مشخص نمی‌گردند. افراد شایسته نقش کوچکی را بازی می‌کنند، مگر این که جامعه یک ماموریت مشخص را پیگیری نماید. به عنوان مثال، نازی‌ها در آلمان به دنبال این ماموریت بودند که در اروپا به عنوان یک کشور قدرتمند کرده، و یهودیان را نیز نابود سازند. کسانی که صلاحیت بیشتر برای رسیدن به این هدف را داشتند، نسبت به افراد که در این راه از تعهد کمتر برخوردار بودند، تقدم داشتند: هدف اصلی بقای گروه است.

۳-۲-۴ تقدم اعضایی که همکاری بیشتر برای بقای سیستم می‌نمایند

هدف نظام‌های انسانی ادامه‌ی بقا است. اولویت به کسانی داده می‌شود که برای بقای نظام سهم بیشتر می‌گیرند، تا نسبت به کسانی که در این راه از تعهد کمتر برخوردار اند. در یک سیستم سازمان یافته، اولویت به اعضا و یا بخش‌های داده می‌شود که بقای اقتصادی سیستم را ضمانت می‌نمایند.

به عنوان مثال، در یک کمپنی، بخش تولید نسبت به بخش فروش تقدم دارد. در یک دانشگاه و یک شفاخانه، بخش اداره نسبت به استادان دانشگاه و یا داکتران شفاخانه اولویت دارد. در یک اتحادیه، خزانه‌دار نسبت به نماینده ارجحیت دارد. لطفاً در نظر داشته باشید که این نمونه‌ها قیاسی نبوده و واقعیت دارد. سهمگیری برای بقای گروه، همیشه به خاطر اولویت‌ها، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بر علاوه، اولویت‌های سهمگیری بیشتر برای بقای سیستم، با زمان تغییر می‌خورد.

هنگام که یک کارمند مطمئن می‌شود که با دستاورد های مهم به بقای گروه کمک می‌کند، شایسته ی موقعیت ممتاز می‌گردد. به عنوان مثال، هنگام که یک کمپنی یا یک سازمان بنا به دلایل مالی در آستانه‌ی ورشکستگی قرار می‌گیرد، اگر یکی از کارمندان آن شرکت یا سازمان با یک سرمایه‌گذار در تماس شده، و کمپنی یا سازمان را نجات می‌دهد این فرد نسبت به دیگر اعضای گروه، شایسته موقعیت ممتاز می‌باشد. حق تقدم یا ممتاز بودن به این معنا است که شایستگی فرد به وسیله معاش بالا و یا موقعیت بهتر کاری و یا افزایش مسوولیت‌ها مورد تقدیر و احترام قرار می‌گیرد. اگر، با تمام تلاش‌ها در موقعیت یا برخورد با عضو تغییرری رخ ندهد، امکان منازعه وجود دارد.

۳-۳ شعور قابل درک

بر علاوه‌ی شعور نظام‌مند غیر قابل لمس (Non-perceptible systematic conscience)، که ادغام و توازن در درون سیستم را مورد نظارت قرار می‌دهد، در این جا ادراک وجود دارد که بر حسب خوبی یا بدی آن درک می‌گردد، که این متشکل از دو بخش که بعضی اوقات با هم در متضاد قرار دارند، می‌باشد.

۳-۳-۱ توازن میان داد و گرفت

این بخش از شعور قابل ادراک، توازن در روابط را مورد نظارت قرار می‌دهد. اساساً در روابط برابر میان بزرگسالان، توازن میان داد و گرفت از اهمیت بالایی برخوردار است. هر کسی دارای نیروی محاسبه درونی است. هر زمان، رابطه میان داد و گرفت متوازن گردید، روابط فردی نیز دارای ثبات و دوام می‌شود. اگر این رابطه غیر متوازن باشد، روابط بسیار ضعیف می‌گردد. فردی که بسیار می‌ستاند، و کمتر می‌دهد، به زودی با قهر و عقب نشینی روبه رو خواهد شد. آن کسی که بسیار می‌دهد، و کمتر به دست می‌آورد، به زودی دچار احساس گناه، تقصیر و عقب نشینی می‌شود.

احساس نیاز به توازن چنان قوی است که بعضی افراد به صورت ناخودآگاه بارها دچار نگرانی و وسوسه برای ایجاد توازن می‌شوند. اگر کارمندان یک کمپنی احساس نمایند به اندازه کاری که انجام داده اند، مزد دریافت نمی‌دارند، آنها تلاش می‌ورزند تا این عدم تعادل را اصلاح نمایند. به عنوان مثال، دست به خرابکاری و کارشکنی می‌زنند، از ظرفیت‌ها می‌کاهند، و حتا وسایل و اطلاعات کمپنی را دزدی می‌نمایند. اگر کسی به اندازه مفادی که به دست می‌آورد، واپس نمی‌دهد، بارها از مسوولیت های خویش شانه خالی کرده و برای محرومیت و اخراج خود زمینه را مهیا می‌سازد.

داد و گرفت به صورت برابر دارای جنبه های مثبت و منفی می‌باشد. اگر من یک دوستم را سه بار به یک شام گرانبه‌قیمت دعوت نمایم، دوستم دچار احساس بدی خواهد شد. زیرا، با خود خواهد گفت که برای پاسخ دادن به دعوت ها و ایجاد توازن، او نیز این کار را باید انجام بدهد. حالا، اگر بنا به دلایلی از جمله کمی پول این کار از سوی او انجام نشود، به شرمساری و عقب نشینی به خاطر احساس گناه و تقصیر که بالای او فشار می‌آورد، رو به

احساس نیاز به توازن چنان قوی است که بعضی افراد به صورت ناخودآگاه بارها دچار نگرانی و وسوسه برای ایجاد توازن می‌شوند

رو خواهد شد. حالا، اگر به جنبه منفی قضیه توجه کنیم. اگر من به کسی بدی نمایم، اگر من کسی را به سیلی بزنم، فردی دیگر نیز دست به عمل متقابل زده، و یا چیزی خواهد خواست که برای من دردناک خواهد بود، مانند: عذر خواهی در برابر دیگران یا عمل شبیه به آن. مطمئناً، فراموشی یک عمل بد ممکن است؛ چیزی که بارها اتفاق افتاده است، اما با آنها به سختی توانسته آرامش و روابط را در میان افراد حفظ نماید. حساب و کتاب درونی، زیاد با تصمیمی که گرفته شده موافق نبوده، و به دنبال یک توازن و خواست واقعی است. بعد از یک عمل بد، هر دو طرف این احساس را داشته باشند: "اکنون ما از درگیری دست کشیدیم، پس باید به چشمان یک دیگر نگاه کنیم." برای اطلاعات بیشتر در این رابطه به فصل ۶ به مبحث "شدت یافتن و کاهش پذیری" مراجعه کنید.

۳-۳-۲ تعلق به گروه:

این بخش از آگاهی قابل ادراک، تمام راه های که فرد به یک گروه تعلق می یابد، مورد توجه قرار می دهد. هر گروه (خانواده، شرکت، سازمان، حزب، مردم و...) خود را به وسیله ی اصول و احکام عمومی (سنتها، زبانها، مناسک، قوانین، ایدیولوژی ها، کودهای رفتاری، اهداف و...) تعریف و مشخص می نماید. فرد، که تمام این اصول را در نظر می گیرد، به آن گروه تعلق داشته و درک روشن در باره ی گروه دارد. هرکسی که این قوانین و اصول را بشکند، خطر احتمالی محرومیت و احساس گناه و تقصیر را نیز بپذیرد.

در طول حیات، هرکس متعلق به گروه هایی خواهد بود که از لحاظ اصول و قوانین با هم مشابه نمی باشند: آن چیزی که در یک خانواده مجاز است (مثلاً دفاع از حیثیت خانواده با استفاده از خشونت) به احتمال قوی، در یک اجتماع، در یک سازمان و کمپنی مجاز نخواهد بود (خشونت علیه دیگران، به غیر از حیثیت خانوادگی، باعث مجازات و تنبیه برای افراد می باشد). به عنوان مثال، در بازی نهایی آخرین جام جهانی فوتبال میان ایتالیا و فرانسه، ناسازگاری میان دو اصول که در بالا ذکر گردید، به خوبی مشاهده شد. در جریان بازی نهایی، بازیکن ایتالیایی "مارتازی" به خانواده ی بازیکن فرانسوی "زیدان" توهین کرد. زیدان، در این موقعیت بایستی تصمیم می گرفت که آیا از حیثیت خانواده اش دفاع کرده و به توهین کننده عکس العمل نشان بدهد، آن گونه که به صورت سنتی در میان خانواده های الجزایری تبار و جنوب فرانسه معمول است؛ و یا قوانین بازی را مراعات کند، یعنی "آسیب رساندن قصدی به یک بازیکن در جریان بازی ممنوع است." اما زیدان تصمیم گرفت که بر سر اصول خانوادگی خود ایستاده شود، و قوانین بازی را بشکند. او نتیجه ی کارش را دید؛ از بازی اخراج شد، و تیم او نیز در میدان ضعیف گردید.

خطای سنگینی که زیدان در جریان بازی مرتکب شد و منجر به اخراج او گردید



این مثال نشان می‌دهد که چگونه اصول سخت و سفت خانوادگی تصمیمات فردی را تعیین می‌کند، و چقدر دشوار است که این اصول را نادیده گرفت، آنهم در زمان که فرد به گروه دیگر منتقل می‌آید، و با قوانین و ارزش‌های جدید رو به رو می‌شود که بایستی به آنها احترام گذارد. از نتیجه‌ی مثال بالا واضح می‌شود که منافع گروهی قربانی منافع شخصی شده است. وقتی منافع شخصی، در گروه

دیگر به غیر از خانواده (کمپنی، نهاد، انجمن و...) نیز در نظر گرفته می‌شود، آن گروه‌ها از آن به خاطر بقا و اهداف گروه احساس خطر می‌نمایند. به این ترتیب ما شاهد منازعه هستیم: "آیا تو جانب خانواده ات را می‌گیری یا جانب ما را؟" تا زمان که این پرسش پاسخ روشن و نتیجه‌ی لازم را نداشته باشد، منازعه موجود بوده، و گروه رو به سستی خواهد رفت.

بر اساس اولویت‌های گروه، ما شاید اعمال بدی را که از آن آگاه هستیم، انجام بدهیم. اگر در خانواده ام آموخته باشیم که برای دوام و بقا دروغ گفتن و نیرنگ بازی لازم است، پس صداقت در کمپنی و رعایت قوانین، نزد من بی معنا است. در سطح سیاسی، به خاطر تعلق به یک حزب و جمعی از مردم، برای دفاع از حزب و اعضای آن، به تخریب و شکست دشمن می‌پردازم. اگر حزب را به کنار بگذارم، و از دید یک انسان به عملکرد خود بنگرم، شاید احساس گناه و تقصیر نمایم؛ به ویژه اگر کردارم در مخالفت با اصول صلح

آمیز خانواده‌ی بودایی ام قرار داشته باشد. شاید آنها مرا از خود برانند. کسانی که می‌خواهند اصول را نگهدارند - به ویژه خانواده و گروه‌های ایدئولوژیکی (دینی، علمی، سیاسی و...) - نیاز به احساس مبرا بودن و توسل به عادات همیشگی دارند.





تصویر اول از سمت چپ: در چهار نوامبر سال ۱۹۹۵، اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل، در جریان یک مظاهره، از سوی یکی از راست گرایان افراطی ترور گردید. قاتل، فرزند یک یهود آبادی نشین در سرزمین اشغالی بود. او هرگز از کرده‌ی خود اظهار پشیمانی نکرد و این کار را برای پاسداری از عقیده‌ی افراطی "اسرائیل، متعلق به اسرائیلی‌ها است، و فلسطینی‌ها حق در این سرزمین ندارند." ضروری دانست.

تصویر میانی: در ۶ اکتوبر ۱۹۸۱، انور السادات رییس جمهور مصر در جریان یک رژه نظامی در قاهره، توسط یکی از سربازان اسلام گرای ارتش خود به قتل رسید. قاتل به این باور بود که معاهده صلح کمپ دیوید با اسرائیل که انور السادات انجام داده بود، خیانت به مصر و شعار معروف "عدم صلح با اسرائیل" است.

تصویر سمت راست: در ۷ سپتامبر ۱۹۷۰، ویلی برانت نخست وزیر آلمان سفر به ورشو یا وارسا پایتخت پولند یا لهستان انجام داد. این سفر به منظور نزدیکی دو کشور متخاصم در جنگ جهانی دوم بود. او در همان سفر از بنای یاد بود که به پاس خاطره‌ی نسل کشی یهودیان توسط آلمان بر پا شده بود، دیدار کرد. در برابر بنای یاد بود، به صورت ناگهانی بر سر دو زانو نشسته و سرش را خم نمود. عده‌ی تصور کردند که ویلی برانت ترور شده است. اما، صدارعظم آلمان به نمایندگی از کشورش با این حرکات، خواستار بخشش به خاطر قتل عام یهودیان و جنایات آلمان در جنگ جهانی دوم، گردید. از این حرکت ویلی برانت، بسیاری از آلمان‌ها احساس تحقیر نمودند. آنها میگفتند که برانت به آرمان آلمان بزرگ خیانت کرده است. اما او برای نزدیک شدن دو کشور دشمن قوانین و عادات را شکستاند.

احساس امنیت در چارچوب اصولی که می‌شناسیم و با آن بلد هستیم، شاید، برای یک دوره‌ی معین راحتی را نصیب ما گردانده، و احساس بسیار مهم "خانه امن" را به ما بخشد. رشد روحی و جسمی از ویژگی‌های انسانی بوده که غیر قابل انکار است. برای رشد افراد و گروه‌ها نیاز است که روزی قوانین موجود بشکنند. اما، عواقب این کار را نیز در ذهن داشته

باشیم که باعث ستیزه و منازعه اخلاقی می‌گردد. باید مسوولیت آن را به دوش بگیریم. هنگامی که من یک قانون را میشکمم و خود را بی تفصیر جلوه میدهم، و از مسوولیت پذیری نیز فرار می‌نمایم، دیگران با ستیزه جویی نشان می‌دهند که من به مسوولیت خود عمل نکرده‌ام. هنگامی که مسوولیت رفتار خود را می‌پذیرم، دیگران نیازی به این نمی‌بینند که به من یادآوری نمایند. بدین گونه، هنگامی که یک بزرگسال ما را در برابر خانواده مقصر می‌کشد؛ دیگر ما بیش از این محق جلوه نمی‌کنیم. برای پیدا کردن خانواده‌ی جدید و ارزش‌های تازه، خانواده و تبار خود را رها می‌کنیم. بیشتر، این واقعیت دشوار در هنگام ازدواج قابل درک می‌شود. بعضی اوقات، دلتنگی و افسرده‌گی در زمان بار داری به ما این احساس را می‌دهد، که دیگر مانند یک کودک معصوم، متعلق به خانواده‌ی خود نیستیم. اما، هنوز این احساس را داریم که فرزند پدر و مادر خود هستیم؛ فرزند که اکنون بزرگ شده، و حق انجام دادن کارهای گوناگون، حتی کارهای دشوار را دارد.

روابط انسانی ثابت نبوده، همیشه پویا هست؛ پویایی روابط نیز یک چالش است که ناشی از ماهیت رشد انسانی می‌شود. از این رو، منازعه یا ستیزه در میان افراد و گروه‌ها، یک امر ناگزیر است. صلح نیز نتیجه‌ی تغییرات مداوم و جنگ سخت به خاطر اصول عام، درک و احترام متقابل به تفاوت‌ها است. بنابر این نیاز است که در هر زمان، اصول خود را منطبق بر واقعیت‌ها بسازیم. هر تغییر در اصول (قوانین، سنت‌ها، دست‌و‌عمران‌ها و...) باعث هراس و دلهره می‌شود. البته، این ترس مانع یک ستیزه‌ی درونی شده، و باعث می‌گردد که همه چیز را به همان حالت گذشته واگذاریم. اما، این را نیز به خود اجازه می‌دهیم که همه چیز منطبق بر نیازهای واقعی تغییر یابد. بسیاری اوقات، سود بخش است که از گروه و یا روح نیاکان خود اجازه‌ی صادقانه برای تغییرات و کارهای را بخواهیم که بر اساس عرف و عادت توقع آن را ندارند.

به عنوان مثال، در جنگ‌های برازیل، از یکسو میان زمین‌داران بزرگ و اربابان فیودال، و از سوی دیگر، افراد بی‌زمین و برده مشکل زمین و تقسیم عادلانه‌ی آن غیر قابل حل به نظر می‌رسد. زمین‌داران بزرگ، بر سر اصول و ارزش‌های خانوادگی خود ایستاده هستند، و می‌گویند که زمینها، قرن‌ها متعلق به خانواده‌های شان بوده و این امر همچنان پا بر جا می‌ماند. اگر آنها بخش‌های زمین‌ها را بفروشند، و یا در اختیار دیگران بگذارند، احتمالاً با یک عذاب وجدان و احساس تقصیر درونی نسبت به سنن خانوادگی دچار شده، و با ناامید شدن خانواده‌های شان به خاطر عملکرد خطاکارانه‌ی آنها، مغضوب و مطرود آنها می‌گردند. اما، افراد بی‌زمین نیز بر این فکر می‌چسبند: "که این زمین‌ها به صورت غیر مشروع از طرف نیاکان زمین‌داران بزرگ غصب شده، و در گذشته نیز به دلیل همین غضب، اجداد آنها حق مالکیت بر زمین را نداشته‌اند." شاید، بی‌زمین‌ها از نقطه نظر تاریخی بر حق باشند. اما، آنها کشمکش‌های خانوادگی زمین‌داران را دیده نمی‌توانند، که به لحاظ عاطفی و احساسی چقدر برای آنها مهم است.

بر اساس یک راه حل، ارزش این را دارد که ما به احساسات و عواطف زمین‌داران با بیان این سخن احترام بگذاریم: "قبل از همه، ما به صورت صادقانه به این سنت خانوادگی شما

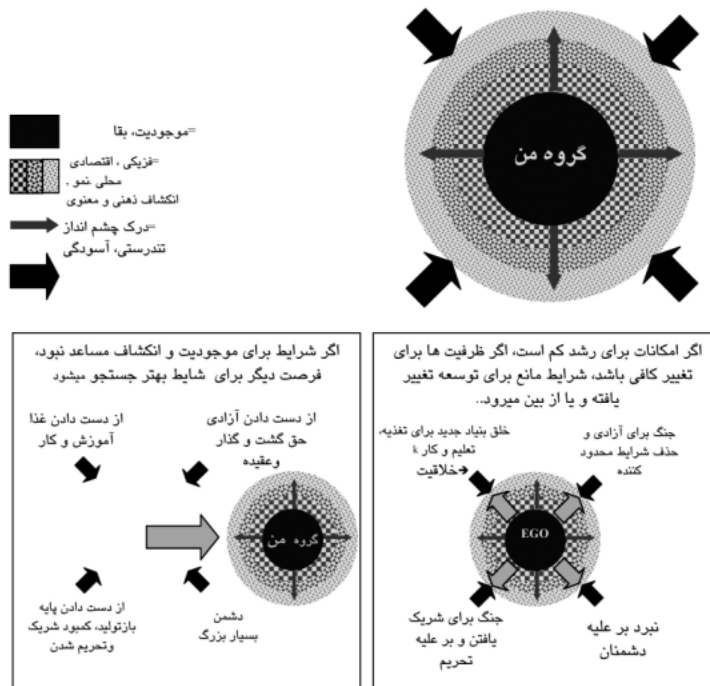
احترام میگذاریم که زمین ها متعلق به شما بوده، و هم چنان در مالکیت شما خواهد ماند" بیان این احترام اگر از سوی فردی بی زمین در برابر دیگر کسانی که نیز زمین ندارند، گفته شود، بسیار دشوار است. زیرا، آنها این قضاوت را خواهند کرد که او حق بیان این حرف را نداشت. به این ترتیب، احترام گذاشتن به سنن خانوادگی زمین داران به صورت بالقوه، باعث اخراج از میان جماعت "بی زمین ها" می‌گردد. با توجه به مساله ی توازن میان داد و گرفت، یک رهبر اگر از یکسو متعلق به جماعت خود است، اما از سوی دیگر جسارت شکستن عرف و اصول را نیز داشته باشد(" من سنت های زمین داران را احترام میگذارم" یاداشت: احترام به معنای این نیست که وضعیت هیچ تغییر نمی‌خورد.) گفتگو و مذاکره بدون قربانی و ایثار که احترام دوجانبه را نشان می‌دهد، به یک راه حل ملموس نمی‌انجامد. در قدم دوم، بی زمین ها و زمین داران باید یک دیگر در یک سطح مد نظر داشته و با هم مذاکره نمایند: " هر دو طرف، ما والدین فرزندان خود هستیم که مسوولیت آب و نان شان را داریم. اگر شما برای ما یک مقدار زمین بدهید، هر دو طرف برای فرزندان خود غذا فراهم کرده می‌توانیم. ما بالای زمین های که شما از روی عزت و احترام و با همه فداکاری های که شما در برابر سنت های خانوادگی تان انجام داده اید، به ما واگذار کرده اید، کار خواهیم کرد." البته، تمام این ها، به معنای یک طرح قابل قیاس نیست، اما، این نمونه، تفاوت منازعه و کشمکشی را نشان می‌دهد که عواطف خانوادگی در آن سخت دخیل است. الگوهای متدوال برای حل منازعه این احساس بسیار قدرتمند را نادیده می‌گیرد. این به معنای آن است که ۹۰ درصد تصمیمات ما تابع احساسات است نه عقلانیت.

تمام این ها، به معنای یک طرح قابل قیاس نیست، اما، این نمونه، تفاوت منازعه و کشمکشی را نشان می‌دهد که عواطف خانوادگی در آن سخت دخیل است. الگوهای متدوال برای حل منازعه این احساس بسیار قدرتمند را نادیده می‌گیرد

عملکرد عمومی منازعات

تمام ستیزه جویی ها برای نگهداشتن و یا قوی ساختن موقعیت ها است. این ستیزه، شامل دست یافتن و پررنگ شدن دورنمای رشد ما است. این مهم نیست که دغدغه ی کدام موقعیت و دورنما را داریم. این دورنما و موقعیت می تواند اقتصادی، سیاسی، محلی، اعتقادی، ذهنی، روحی و حتا احساسی باشد. هنگامی که انسان، احساس ضعف در موقعیت و پیشرفت اش نماید، به صورت آنی از خود واکنش نشان می دهد. مثلا ، احساس ناتوانی و محدودیت برای دست یافتن به خواستی.

احساس محدودیت به صورت بنیادی در هر مساله ی فرق می کند. فرق به این معنا که حیات من از سوی یک مرد مسلح مورد تهدید قرار گرفته است، یا این که کسی میخواهد به من توهین نماید. بدرستی این فرق می کند اگر یک غریبه در همسایگی من خانه می گیرد، و یا یک عضو گروه اعتقادی یا ایدئولوژیکی به تبلیغ و موعظه یک ایده ی نو می پردازد. بارها، ما تجربه کرده ایم که یک وضعیت معمولی و پیش و پا افتاده باعث یک عکس العمل قوی از سوی ما می گردد.

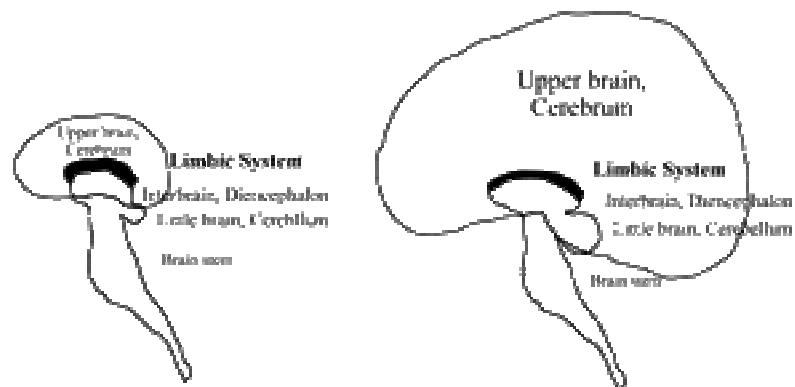


میراث بیولوژیکی

۵-۱-۱ خطر سیستم لیمبیک (limbic) به ما

چگونه ممکن است که در شرایط کاملا متفاوت، احساس همگون را از خود نشان دهیم، چیزی که نام آن را احساس ناخوشایند منازعه یا ستیزه میگذاریم؟ بدون تردید این احساس ناخوشایند ریشه در بیولوژی انسان دارد. اجداد انسان همانند دیگر پستان داران و احتمالا تمام فقره داران، به لحاظ بیولوژیکی، همانند انسان امروز، هوش و ذهن شان انکشاف نکرده بود، به ویژه سیستم بیولوژیکی اخطار که در هنگام خطر به صورت سریع در بدن انسان عمل می کند. زنگ خطری که علت کشش آن، واکنش فوری برای محافظت از سیستم، هم در موقع جنگ و هم در موقع دفاع، می باشد. به این، سیستم لیمبیک یا اخطار می گویند.

هر دو بازتاب، امروز نیز قابل دریافت است. هنگام که یک صدای بسیار بلند را می شنویم، به صورت فوری خیز برداشته، و بی اختیار از آن صدا دور می شویم. هنگامی که چیزی به صورت سریع به طرف ما حرکت می کند (مانند یک حشره یا شاخه ی درخت و...) به صورت ناگهانی دست خود را بلند کرده و یا سر خود را عقب می کشیم. ما، این کارها را به صورت بسیار سریع انجام می دهیم، بدون این که فرصت فکر کردن را داشته باشیم که آیا خطر موجود است یا نه. ما، وقت خود را بالای واکنش و دقت هدر نمی دهیم، اول عمل می نماییم. حفاظت از بدن برای ما اولویت دارد. واکنش سریع، همیشه برای بقای ما حیاتی بوده است. اینها، به این خاطر است که واکنش فوری سیستم خطر بدن، همیشه کارآیی و موفقیت خود را ثابت کرده است. میکانیزم اخطار سریع، هنوز میکانیزم موفق است که در هنگام ایجاد منازعه فعال شده، و احساس ترس و تهدید را در انسان خلق می کند، هر چند که این تهدید بی اهمیت باشد. این میکانیزم، همچنان یک نقش مهم را در وضعیت منازعه بازی کرده، و شاید منجر به واکنش افراطی و غیر قابل درک گردد. تصویر زیر در قسمت چپ، طرح قیاسی از مغز نیاکان انسان را در حدود ۱۰۰۰۰۰۰ هزار



سال پیش، و در قسمت راست، طرح قیاسی مغز انسان امروز را نشان می‌دهد. در بخش های قدیمی مغز انسان، ساقه مغزی، مغز میانین و سیستم اخطار تغییرات بسیار با اهمیت رخ نداده است. این بخش ها فعالیت های حیاتی بدن را زیر کنترل داشته، و در آنها کدام تغییری به وجود نمی‌آید. اما، ظرفیت های فکری و روحی که مربوط به قسمت بالایی مغز است و به نام " سربریوم " یاد می‌شود، همیشه در حال رشد است.

این به معنای آن است، که در وضعیت حاد منازعه، حتا انسان مدرن نیز بر اساس الگوهای قدیمی عمل می‌کند. هنگامی که وضعیت منازعه، به آهستگی به سوی یک منازعه شدید رو به گسترش باشد، فرصت برای ارزیابی و عکس العمل میسر می‌گردد. در این جاست که فرصت تحول سیستماتیک منازعه فراهم می‌شود.

البته، واکنشهای منطقی و کافی در وضعیت حاد منازعه امکان پذیر است (نیروی ویژه در نظامی، پولیس و تشکیلات اطفائیه، میانجیگران سیاسی و اجتماعی و....) اما، الگوهای رفتاری و واکنشی ما همچنان قدیمی مانده اند.

۵-۲ بقای بهتر انسان در گروه

واکنش انسانها در برابر ستیزه به معنای این نیست که محدودیت و خطری را در برابر بقا و رشد شخصی خود احساس می‌نمایند، بلکه در وضعیتی که در برابر بقا و رشد گروه شان مانند: خانواده، قریه، دین، جامعه علمی و کشور، خطر و محدودیت ایجاد گردد، واکنش نشان می‌دهند؛ آنهم با پرخاش و ترس همیشگی. این چگونه ممکن است؟

از نقطه نظر بیولوژیکی یا زیست شناختی، انسان مدرن از همان امکانات بیولوژیکی برخوردار است، که انسان عصر سنگی یا حجر. حتا امروز، مردمی را در جنگل های نمناک و بارانی برازیل، افریقای مرکزی و پاپو- نو گینا و چند جزیره در هند-پاسیفیک، همچنان صحراهای افریقای مرکزی و در کالهارای افریقای جنوبی، میتوان پیدا کرد که همانند انسانهای عصر حجر زندگی می‌نمایند. انسانها به لحاظ بیولوژیکی آماده نیستند در شهرک نسبتا بزرگی مانند کابل زندگی کنند. آنها چطور ۱۰۰۰۰ هزار سال قبل زندگی می‌کردند؟ ما می‌توانیم گروه های کوچک ۲۰ تا ۴۰ نفر را تصور کنیم که در یک سرزمین نامسکون و با شرایط دشوار زندگی می‌کردند، و کار شان شکارگری و جمع آوری غذا بود. به تنهایی انسان، و بدون موجودیت یک گروه و یا اجتماع، نمی‌توانست برای مدت زیادی زنده بماند. اما، در گروه تضمین بقای انسانها بیشتر مورد اطمینان قرار دارد. به همین خاطر است که طبیعت، انسانها را با وسایل مجهز ساخته است که بتوانند در درون یک گروه به حیات خود ادامه بدهند. بعضی از این وسایل مانند آنتن های هوشیاری و بیداری انسانها برای کارایی بهتر رابطه های فردی ("تو مرا کمک کن، من ترا.") و تطابق پذیری در گروه ("اگر با هم باشیم، قوی خواهیم بود.") است. از این گذشته، وسیله ی بسیار مهم "ارتباطات"، انسانها را برای ایجاد رابطه های خوب و حل منازعه در گروه، کمک کرده است.

اگر ما یک گروه کوچک نزدیک به ۳۰ نفر را در نظر بگیریم که شامل بزرگان و کودکان باشد، این به معنای آن است که در این گروه، ۸ تا ۱۲ نفر بزرگ کاملاً توانا و موثری هستند که میتوان حد اکثر ۶ آن را زن و ۶ آن را مرد فرض کرد. هنگامی که همین گروه را به گروه های کوچک دیگر به دلیل ستیزه و نزاع، تقسیم می‌نماییم، به صورت قابل توجهی از تعداد افراد کاسته می‌شود، افرادی که در این وضعیت تهدید، میتوانستند به خاطر بقای گروه همکاری نمایند. کم شدن هر بزرگ گروه، میزان بقا و پایداری گروه را کاهش می‌دهد. به خاطر همین علت زیست‌شناختی یا بیولوژیکی است که انسانها ظرفیت این را دارند که خطر پراکنده شدن را در قضایه منازعه -شناسایی کرده، و خود را در درون گروه ادغام و منطبق سازند. انسانها، از دیر زمان این مساله را درک کرده بودند که در گروه‌های آنها به صورت بهتر پایدار خواهد ماند. زراعت و سکونت دستاورد های متاخر انسانها است، آنها زمانی که دانستند چگونه گله های حیوانات خانگی قابل دسترس را پرورش دهند. همین پیشرفت بود که انسانها در جماعت ها و گروه های بزرگ زندگی را آغاز کردند، و تنوع دانش و مهارت های خاص در میان شان پدید آمد.

همین میراث زیست‌شناختی است، وقتی که انسانها متعلق به یک گروه باشند، و گروه نیز دچار محدودیت و خطر گردد، باعث واکنش مردم بر اساس سرمشق های مشابه می‌گردد. البته این را باید در نظر داشت که نه تمام محدودیت ها و نه تمام خطر ها باعث احساس نزاع و ترس در میان انسانها نمی‌گردد.

ارزیابی عقلانی و شهودی وضعیت منازعه

هنگامی، احساس ستیزه به صورت سریع گسترش می‌یابد که بقاء، موقعیت و چشم انداز رشد فرد و گروه اش با محدودیت و خطر مواجهه شود. اکنون این پرسش مطرح می‌شود: ما چگونه میدانیم که ما و گروه ما در معرض خطر واقعی قرار دارد؟ چطور یک تعرض عادی می‌تواند باعث واکنش خشونت باری شود که دیگران به سادگی در باره ی آن حرف میزنند؟ چطور می‌تواند یک حرکت سمبولیک و بدون قصد ضرر رساندن منجر به واکنش سخت گردد؟

مقدار زیادی اطلاعات، هر لحظه از صافی ذهن ما میگذرد. آن اطلاعاتی که باعث نگرانی در باره ی بقای ما، موقعیت ما و رشد ما می‌شود، بسیار مهمتر هستند؛ هم چنان اطلاعاتی که ما را در باره ی موجودیت ما مطمئن می‌گرداند، موقعیت ما را مستحکم می‌سازد، و رشد ما را بهبود می‌بخشد.

ارزیابی اطلاعاتی که ما در یک وضعیت انجام می‌دهیم، بستگی دارد به:

- دستیابی و درک اطلاعات
- دانستن و تفسیر اطلاعات
- تجربه ی فردی و گروهی در رابطه به این اطلاعات

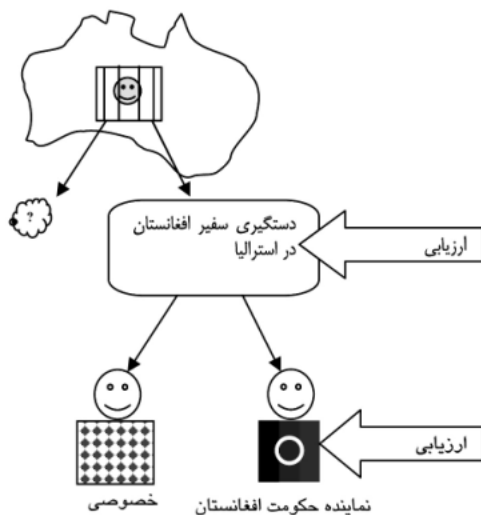
ارتباط مسایل در یک مثال روشن می‌شود:

تصور کنید که یک زلزله ی در یک کشور دوردست اتفاق می‌افتد، مثلا در استرالیا. آیا این به معنای یک منازعه برای شهروندان افغانستان است؟ شاید نه.

تصور کنید که یک استرالیایی پنج سال پیشتر دستگیر شده است. آیا این به معنای منازعه برای شهروندان افغانستان است؟ شاید نه.

تصور کنید که یک سفیر افغانستان در استرالیا دستگیر شده است. آیا این به معنای منازعه برای شهروندان افغان است؟ بلی و خیر.

نه، به خاطر این که اگر من در باره ی این واقعیت چیزی ندانم.



اگر بدانم چند امکان مطرح می‌شود:

نه، اگر سفیر افغانستان به عنوان یک شهروند عادی مرتکب کدام عملی شده باشد. برای مثال، پس از تصادف گریخته باشد. یا به عنوان مثال کسی را از روی قصد به صورت جدی زخمی کرده باشد.

بلی، اگر سفیر افغانستان به عنوان یک فرد رسمی مرتکب عملی شده باشد: برای مثال، به اتهام جاسوسی گرفتار شده باشد، و یا به اتهام سرقت دوسیه های محرمانه ی حکومت.

منازعه در این جا به خاطر تاثر از تخریب چهره افغانستان اتفاق می‌افتد. زیرا، این کشور دچار از دست دادن اعتماد و کاهش همکاری ها و حمایت های خارجی می‌گردد. همچنان، این مثال وضعیتی را نشان می‌دهد که بسیار دور از دغدغه های روزانه ی ما می‌باشد، ما می‌بینیم که احساس ستیزه یا منازعه از چندین منظر مورد ارزیابی های متفاوت قرار می‌گیرد.

مثال های دیگر:

اگر تانک ها و نظامیان در یک روستای دور افتاده نزدیک مرز ظاهر شوند، شهروند بی خبر گمان می‌کند، کشور در وضعیت جنگی قرار دارد. اما، اگر شهروند آگاه از قضیه بدانند که این نظامیان برای تمرینات و مانور های نظامی در این منطقه آمده اند، کدام تشویش برای او خلق نمی‌شود. لزوماً، این به معنای منازعه است.

اگر تانک مزرعه ی یک دهقان را خراب کند، دهقان، شاید با این مانور نظامی مشکل پیدا کرده فکر کند که این کار برای خراب کردن بنیاد اقتصادی او صورت می‌گیرد. اما، اگر دهقان بدانند که از طرف حکومت جبران خسارت سخاوتمندانه می‌شود، در این صورت شاید از تخریب مزرعه خوشحال شود. {یعنی، برای این کار بیشتر از بهای مزرعه پول به دست می‌آورد.}

اگر یک دانشمند دانست که تیوری موجود زیر سوال رفته است، این به معنای آن است که او جایگاه فکری خود را در میان دانشمندان از دست داده است، اما برای بخش دیگر، زیر سوال رفتن تیوری، باعث غنای دانش آنها گردیده، و از آن خوشحال خواهند بود.

اگر حکومت افغانستان میزان زیادی از کمک های تکنیکی و مالی را برای بازسازی زیر بناها دریافت کند، خبر بسیار خوب به نظر می‌رسد. اگر این کمک ها از سوی کشور ناروی و ارجانتین صورت بگیرد، بدون کدام سوال به گرمی پذیرفته می‌شود، اما اگر این کمک ها از سوی روسها و امریکایی ها صورت بگیرد، برای بعضی از مردم که خاطرات دردناک از این دو کشور دارند، منازعه برانگیز خواهد بود.

به این ترتیب، این وضعیت نیست که تغییر می‌خورد، این ارزیابی ها است که تغییر پیدا می‌کند. تجربه های احساسی و عاطفی ما در برابر بعضی از وضعیت ها، نظر به امکانات، ظرفیت ها و ارزیابی تغییر پذیر است؛ و همچنان تجربه های که از این گونه وضعیت ها داریم.

ارزیابی شهودی و عقلانی، همچنان بستگی دارد:

- به اعتماد به نفس ما
(قدرت فزاینده و فکری کمک به جلوگیری از بی ثباتی درونی و کاهش ترس و ستیزه‌ی نهفته می‌کند. ضعف فزاینده و فکری، شاید، بیشتر باعث بی ثباتی و عدم توانایی شده، و فرد را با شرایط بسیار دشوار رو به رو سازد تحول سیستماتیک منازعه، توجه به شرایط فزاینده و فکری طرف‌های منازعه دارد.)
- ثبات ما
(قدرت اقتصادی و ساختارهای باثبات سیاسی همراه با شریکان قدرتمند، احساس بالقوه‌ی هراس و منازعه را کاهش می‌دهد. عدم توانایی اقتصادی و هرج و مرج سیاسی و بدون همکار، احساس ترس و نزاع را به آسانی افزایش می‌دهد. تحول سیستماتیک منازعه، به ثبات ملموس ساختارها و فراهم‌آوری ضرورت‌های بنیادی اقتصادی، توجه می‌نماید.)
- دانش و آگاهی مشخص و عمومی ما
(آگاهی بیشتر در باره‌ی علت‌ها، ریشه‌ها، کنش‌های متقابل ممکن و وابستگی‌ها، به دست آوردن و بازتاب بیشتر نتایج در بلندمدت و کوتاه‌مدت ما را برای درک بهتر برای شرایط دشوار آماده می‌سازد. اعتماد کمتر به دانش و مهارت‌ها، بسیار خود را ضعیف و در مشکل احساس می‌نماییم. تحول سیستماتیک منازعه، به فراهم‌آوری دانش مشخص در باره منازعه، آموزش مشخص ارتباطات و مهارت‌های گفتگو، همچنان مهارت‌های مشخص به دست آوردن اطلاعات قابل اعتماد و موثق و مشاوره‌های تخنیک‌ی صادقانه، فراهم‌آوری آموزش‌های مشخص مانند، آموزش‌های حقوقی و قانونی، و آموزش عمومی، توجه دارد)
- تجربه‌های مشخص ما و تجربه‌های زندگی ما
("روبه‌های پیر" نسبتاً آرام هستند، آنها قبلاً از وضعیت‌های منازعه تجربه‌های مشابه دارند، و میدانند که چه چیزی موثر هست و چه چیزی نه. مردمان کهنسال با سپری کردن عمر بیشتر و تجربه‌ی زیادتر از منازعه، می‌دانند که دیگران و خودشان در این وضعیت چگونه واکنش داده، و چطور دست‌یابی به راه حل ممکن است؟ تحول سیستماتیک منازعه، به فراهم‌آوری دانش مشخص در باره‌ی منازعه، آموزش مشخص ارتباطات و مهارت‌های مذاکره و گفتگو توجه می‌نماید.)
- زخم‌ها و آسیب‌های روحی ما
(تجربه‌های که به روان ما آسیب رسانده، بارها فرد را به سوی واکنش شدید و یا فلج می‌کشاند. تحول سیستماتیک منازعه، با تجربه‌های از این دست با احتیاط کامل برخورد می‌نماید.)
- ارزش‌ها، سنت‌های ما، اصول گروهی و قوانین عام

(به هر اندازه که سنت‌ها و ارزش‌ها قوی‌تر و نیاز به احترام داشته باشند، به همان اندازه انعطاف‌پذیری و گشاده‌دستی این ارزش‌ها کمتر شده، و شرایط دشوار را پیش آورده، و جسارت بیرون رفت از منازعه را کمتر می‌سازد. ارزش‌های که کمتر در باره‌ی آن سختگیری می‌شود، شاید قابل گفتگو و کنار گذاشتن باشند.

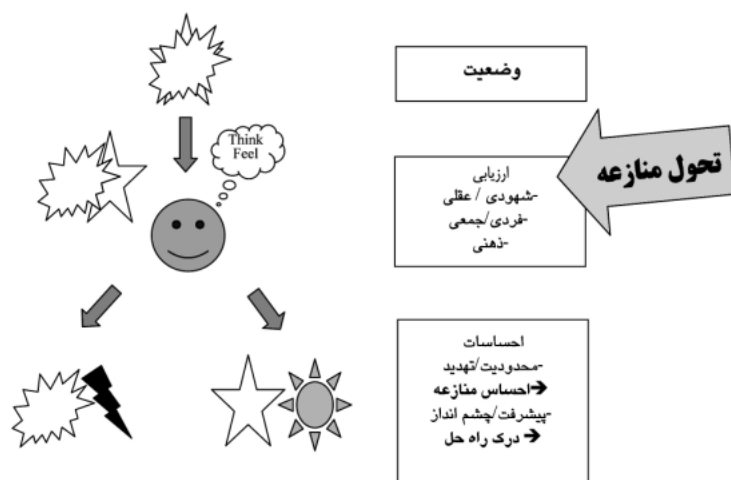
تحول سیستماتیک منازعه، به ارتباطات وابستگی‌ها و جستجوی راه که گفتگو در باره‌ی نیازها و اطمینانها را ممکن سازد، توجه می‌نماید.)

این به معنای آن است که هیچ ارزیابی عینی از وضعیت منازعه وجود ندارد. ارزیابی‌های فردی و جمعی، همیشه ذهنی بوده است. بدین‌گونه هیچ فورمولی برای طرف‌های منازعه وجود ندارد، که یک نفر بیاید و بگوید که در این‌جا هیچ‌خطر، هیچ‌تهدید و هیچ محدودیتی وجود ندارد، در حالی که طرف دیگر، هم‌خطر، هم‌تهدید و هم محدودیت را احساس کند.



سطح تحول سیستماتیک منازعه

مثال بالا نشان می‌دهد که ما هر نوع اطلاعات تازه‌ی را که داخل تصور خود از وضعیت منازعه می‌کنیم، این اطلاعات تازه ممکن است که احساس منازعه را در ما، به صورت دراماتیک یا مهیج تغییر بدهد. این ساحه بزرگ تطبیق، در تحول سیستماتیک منازعه



است. تحول سیستماتیک منازعه، اطلاعات تازه و یا نهفته‌ی را فراهم می‌آورد که در تصور فردی در باره‌ی منازعه ادغام شده، و می‌تواند احساس‌ها و واکنش‌های کاملاً متفاوت را ایجاد کند.

خیلی اوقات است که تغییر شرایط در دست ما نیست؛ شرایط که باعث محدودیت، ضعف و تهدید برای بقا، موقعیت و رشد ما می‌گردد. ولی، ما می‌توانیم ارزیابی خود را از وضعیت و به تبع آن، احساس خود را از منازعه تغییر بدهیم. برای نمونه، اگر ما توجه خود را به منابع پوشیده و نامکشوف معطوف بسازیم، در این صورت، شاید، وضعیت در چشم و ذهن ما کاملاً تغییر کند. از همین رو، از مشخصات تحول سیستماتیک منازعه، کلان کردن تصویر، به منظور در یافت منابع یا سرچشمه‌ها است، تا این منابع ارزیابی ما را از وضعیت منازعه تغییر بدهد. منظور از منابع چی است؟ منابع عبارت است از:

- اطلاعات اضافی
- ارتباطات پنهانی
- ایده‌های تازه

- احساسات سرکوب شده
- افراد موثر
- افراد و مسایل طرد شده

به منظور دریافت و مشاهده منابع، تحول سیستماتیک منازعه به تنهایی به دنیای بزرگ نظام‌های روابط توجه می‌نماید، جای که طرف‌های منازعه زندگی و عمل می‌کنند.

به منظور دوری از سوء تفاهم‌ها:

۱. برای اطمینان، ما همیشه باید به چگونگی تاثیر گذاری وضعیت سیال منازعه توجه نماییم. اگر یک تهدید سریع به زندگی و صحت موجود باشد، در این صورت جای برای محاسبه و مباحثه در این موقعیت نیست. بارها، در یافته ایم که به صورت ساده قدرت تغییر چیزها را نداریم. اما، با آن که کاری که در این وضعیت انجام داده می‌توانیم، پیدا کردن راه است. با وجود تهدید، چگونه می‌توانیم یک چشم انداز را خلق نماییم که وضعیت منازعه را به صورت ذهنی آرام ساخته و یا در آن تغییر وارد نماید؟ برای مثال، خبرنگاران زیادی در مناطق پر از نزاع در اندونیزیا (شمال سوماترا: آچه، سولاویسی، پاپوا، تیمور...) مصروف کار و زندگی هستند. همیشه کار، انتشار مستقلانه اخبار و فعالیت‌های خبرنگاران‌شان با تهدیدهای گروه‌های مختلف مسلح (نظامیان، پولیس، استخبارات، پارتیزان‌ها یا چریک‌های جدایی طلب، بنیادگراهای قومی و مذهبی، مافیای محلی) نظیر مجازات فزینی، تهدید به حق السکوت، تخریب خانه و دفتر کار رو به رو شده‌اند. آنها از خود می‌پرسند که "چه کار کرده می‌توانیم؟" هیچ راه در مقابل آنها وجود ندارد تا بتوانند وضعیت موجود را تغییر بدهند. زیرا، آنها قدرت تغییر را در اختیار ندارند، و گروه‌های مسلح نیز بسیار قدرتمند هستند. اما، این گزینه وجود دارد که خبرنگاران وضعیت روحی و عاطفی خود را تغییر داده و از بار فشارها بکاهند: آنها می‌توانند شبکه‌ی نیرومند و موثر با سازمان‌های محلی و بین‌المللی حقوق بشر و انجمن‌های بین‌المللی خبرنگاران ایجاد نمایند، تا حضورشان در افکار بین‌المللی قوی گردد. به هر اندازه، افرادی که از حقوق بشر و آزادی دفاع می‌کنند، احترام و حرمت تمام اجتماع خود را در بلند مدت به دست می‌آورند. خبرنگاران خارجی، توانایی نشر اخبار مهم و حساسیت بر انگیز را دارند، از این رو، اعمال خلاف حقوق بشر و آزادی تا دیر زمان پنهان مانده نمی‌تواند. نشر این اعمال باعث خدشه دار شدن تصویر رسمی "نقض کنندگان مسلح" در سطح بین‌المللی می‌شود. به هر اندازه که این شبکه قوی و سازمان یافته باشد، به همان اندازه فشار بالای نقض کنندگان افزون می‌آید.

۲. به کار بستن آن چنانی، منازعه را تشدید می‌بخشد.

منازعه هنگامی تشدید می‌آید که ما چندین گزینه در اختیار نداشته باشیم، و از روی هراس و خشم عمل نماییم. این تشدید وقتی بیشتر آشکار می‌شود که امکان یک

مداخله‌ی میانجی‌گرانه نیز منتفی باشد. به ویژه، منازعاتی که در آن خشونت و وحشیگری از حد بگذرد. در این وضعیت، باید انتظار کشید که نیروهای خشونت‌بار تخلیه شده، و طرف‌های درگیر به این نتیجه برسند که به پیروزی بیشتر دست یافته نمی‌توانند.

اگر همسایه‌ها و یا کودکان با هم درگیر شوند، یک نفر قدرتمند می‌تواند آنها را از هم جدا نماید. اما، اگر این حادثه در میان "گروه‌ها" اتفاق بیفتد، دشوار است که گروه میانجی‌گری را پیدا کرد که اراده‌ی صلح‌آمیز خود را بر گروه‌های درگیر بقبولاند. در سطح بین‌المللی، ما امیدوار به پولیس سازمان ملل هستیم، که آن هم بسیار ضعیف است.

در هنگام اوج‌گیری منازعه، با مردمی‌کار صورت‌گیرد که در منازعه دخیل نبوده‌اند. این خود، باعث پیدا شدن بدیل‌های جدید، در وضعیت منازعه می‌گردد. بسیاری اوقات، این کار در سطوح ابتدایی و سازمان‌های کوچک امکان‌پذیر است. مردم کمی هستند که از تشدید منازعه حمایت کرده و خواهان پایان یافتن سریع منازعه نباشند. این به معنای قطع کردن حمایت‌های مالی، تهیه سلاح، حمایت‌تخنیکی و... در منازعه نیز می‌باشد. آتش‌وقتی خاموش می‌گردد، که در آن بغل، چوبی موجود نباشد. آشکارا، این کار دشوار است، آن هم زمانی که جنگ طلبان (معامله‌گران اسلحه، سربازان مزدور) در کمین فرصت‌اند، تا از جنگ‌ها فایده به دست آورند.

۳. اگر ما می‌گوییم: تحول سیستماتیک منازعه، در سطح ارزیابی وضعیت منازعه امکان‌پذیر است، این به معنای ساده بودن کار نیست. این دشوار است که به بصیرت‌های جدید اجازه داده شود، بصیرت‌های که دریافت و آگاهی را تغییر می‌دهد. این دشوار است که در مخالفت با عرف و روش‌های معمول قرار داشته باشی، آنهم، اگر آنها در خدمت یک راه حل نیز باشند. این دشوار است که اعتراف کنی چیز‌های که انجام داده‌ی غلط بوده، و من چیزی نمیدانستم؛ به ویژه در فرهنگی که حفظ آبرو و شخصیت مهم است.



از تیوری سیستم تا کار سیستمیک و عملی

به صورت طبیعی، تاریخچه ی تیوریک تمام "روش های سیستمی" مرتبط به "تیوری سیستم" است که توسط همبرتو ماتورانا (۱۹۲۸ - زیست شناس و معرفت شناس کشور چیلی)، تالکوت پارسونز (۱۹۰۲-۱۹۷۹؛ جامعه شناس امریکایی)، و به ویژه نیکولاس لومان (۱۹۲۷-۱۹۹۸؛ کارشناس آلمانی در رشته ی حقوق و علوم اجتماعی) مورد بحث قرار گرفت. لومان تلاش کرد تا تیوری را از علوم تجربی (ماتورانا "ساختارگرایی رادیکال") در حوزه ی علوم اجتماعی، با توجه به نقش ارتباطات میان نظام های اجتماعی و سیستم های اجتماع - سیستم های کنش متقابل و سیستم های سازمان ها، به کار برد. او عقیده داشت که نظام های اجتماعی به وسیله ارتباطات، دگرگونی و درک اطلاعات تعریف می گردد. از هنگامی که لومان اطلاعات را زاده ی انسان نه، بلکه زاده ی سیستم اجتماعی توصیف کرد، و بر این نکته پای فشرده که انسان نه همانند و یا برتر از سیستم که از شاخصه های شناسایی سیستم است، مورد نقد یورگن هابرماس فیلسوف و جامعه شناس آلمانی به دلیل "روش ضد انسانی" قرار گرفت. هابرماس به این نظر بود، که تیوری لومان، مبتنی بر ارزش های اخلاقی از جمله اومانیسم یا انسان گرایی نیست. این تیوری به شدت ساختار گرایانه بوده، که نظام اجتماعی را هم کنش متقابل، هم ارتباطات و هم یک سازمان توصیف می نماید.

در مقام مقایسه، سیستم های اجتماع ساختار های والایی را بدون کدام ایجاد محدودیت ها خلق می نماید. تمام محدودیت های ارتباطات ساختار نامیده می شوند. در این، تفاوت میان ساختار و روند یا پروسه موجود است. روند، یک نظم انتخالی که بر اساس آن زمان و رویداد تعیین می گردد. اما، سیستم ها دارای قانون مندی خود بوده، و **اتوپوتیک می باشند**.

لومان سه نوع خاص نظام های اجتماعی را معرفی کرده است: سیستم های کنش متقابل، سیستم های سازمانی و نظام های اجتماعی. اجتماع در ذات خود جدا از این سیستم های دیگر است. سیستم اجتماع در خود زیر سیستم ها یا مجموعه ی از سیستم های دیگر را دارد، بدون این که این سیستم ها به صورت کامل در سیستم اجتماع ادغام شوند، برای بقای سیستم اجتماع مورد استفاده قرار می گیرند. از این رو سیستم قانونمدی خود را داشته و به باز تولید خود می پردازد.

از زمان اولین تیوری های لومان در باب سیستم، پیشرفت های زیادی به لحاظ تیوریک و به ویژه در باب روش های سیستمی به وجود آمده است. به صورت خاص، یک بخش تمام روش های سیستمی، بسیار مهم به نظر میرسد:

از آن جای که فعالیت و پژوهش های ما بخش از عملیات سیستم، کنش متقابل و ارتباطات است، آنها دانش و بصیرت را که شباهت به "سیستم" که خود متعلق به آن اند دارند، بازتاب می دهند. از سوی دیگر، تمام تحلیل های سیستماتیک نشان داده است که تمام سیستم ها، زیر سیستم ها یا سیستم های پیوسته ی سیستم های فرادست تر هستند در نتیجه ی این پیوستگی ها، یک ابر سیستم تمام عیار به وجود می آید. تمام پژوهشگران باورمند به تیوری سیستم ها، یک توضیح ساده اما، موثر ارایه می دهند: تمام تفکر افراد در درون سیستم، بخش از فعالیت های سیستم می باشد، که در اثر آن تصویر از خود، دیگران و جهان به وجود می آورند. از این رو، ما هیچگاه نخواهیم دانست که واقعیت اصلی و نهایی چیست. فقط خواهیم دانست که چه چیزی برای ما واقعیت دارد، نه ماهیت حقیقی و نهایی واقعیت را. مشاهده ی عینی، شماری از امکانات شناخت را در اختیار ما قرار می دهد.

حس در مغز آدم ها ساخته شده است. برای دگرذیسی یا تحول سیستماتیک منازعه، روش های سیستمی، میزان زیادی از فواید را نسبت به دیگر روش های تیوریک، دارد. تیوری های دیگر، الگوهای نورماتیف یا هنجاری را تعقیب نمی نمایند.

اصل اساسی تیوری سیستمی این است که اجتماع باید از درون مورد مشاهده قرار گیرد. به بیان دیگر، چشم انداز پژوهشگر و نظارت گر اجتماعی، بسته به موقعیت او در اجتماع دارد. در تیوری سیستم، هیچ چشم انداز تعریف شده و مشخصی وجود ندارد؛ به غیر از تفاوت میان مشاهده کننده و موضوع مشاهده و کار. از این رو، تمام مشاهده ها ساخته ی ذهن انسانی می باشند. اما، مشاهده گر نمی تواند همه چیزها را ببیند. برای مثال، او موقعیت خود را دیده نمی تواند، و در باره ی خود قضاوت کرده نمی تواند. از این رو، هر ساختار، نقاط کور خود را دارد.

یکی دیگر از راهکار های تیوری سیستمی، مشارکت دیگر مشاهده گران است. تنها دیگر مشاهده گران هستند که چیزهای رادیده می توانند که مشاهده گر اول نتوانسته ببیند. بدین منظور، برای بدست آمدن تصویر بهتر از موضوع مشاهده، نیاز به مشاهده گران دیگر نیز است.

فایده ی تیوری سیستم این است که چشم انداز های متفاوت نگرشی آن، اطمینان می بخشد که در سیستم هیچ سیاه و سفید یا شر و خیر مطلق وجود ندارد. در این جا تنها چند چشم انداز معین است که زیر تاثیر ارتباطات درون سیستم های شکل گرفته اند. از این رو، تحلیل متوازن بهتر، امکان پذیر بوده، و در این تیوری بالای جنبه های مثبت و سازنده ی میکانیسم های برخورد با منازعه که تاکید بر توسعه و تغییرات اجتماعی دارند، انگشت می گذارد.

انستیتوت بیرگهوف در آخرین مطالعه ی که در این باره در کشور های نیپال، اندونیزیا و سری لانکا انجام داده است، ارزیابی مثبت از تیوری سیستم در عمل دارد.

اساسات پژوهش منازعه

۹-۱ تاریخ پژوهش

تصورات در باره ی صلح، پیش از دانش های مدرن مورد مباحثه قرار گرفته است. نکته‌ی جالب این است که این تصورات، در زمان زاده شد که کارل یاسپرس (۱۸۸۳ - ۱۹۶۹؛ فیلسوف و روانپزشک آلمانی) از آن به نام "محور زمان" (از ۸۰۰ تا ۳۰۰ قبل از میلاد) یاد کرده است. در جریان این زمان، می‌توانیم اکثر نظرات فلسفی و الهیاتی را پیدا کنیم که درباره‌ی ماهیت صلح و برقراری آن سخن زده‌اند.

از سده‌ی نهم به این طرف، پیغمبران عبری مانند آسیایه ۳۲/۱۷ "میوه‌ی عدالت صلح خواهد بود؛ نتیجه‌ی آن آرامش و اعتماد به نفس دائمی." در باره‌ی شالوم (در عبری: صلح) به عنوان تصور از عدالت حرف زده اند که مخالف صلح و عدالت می‌باشد که به وسیله ی فشار نظامی برقرار شده باشد. این پیغمبران از "عهد قدیم" تا امروز بالای غرب و به ویژه بالای پژوهشگران مسیحی "صلح" تاثیر گذاشته اند. از سوی دیگر، آنها بارها مفاهیم فرهنگ های دیگر را رد کرده اند.

در هند در قرن ۸، در پاچاروا و مهاویرا دین جدیدی را پایه گذاشتند که نامش را "جنیزم" نهادند. جنیزم، تمرکز بالای دیدگاه سختگیرانه (آهیما) علیه تمام افرادی دارد که معتقد به برابری جهانی هستند. این دین جدید، طبقه ی کاست و نظام سلسله مراتبی را به وجود آورد.

سده ی ششم در چین، لائوتسه، دینی را به نام تائوئیسم به وجود آورد که علیه نظامی‌گری و سپاهی‌گری به عنوان ابزار شر، بود. کاربرد خشونت، در نهایت به کسی که از آن استفاده می‌کند، نیز زیان می‌رساند. یک سرزمین و مردم پیروز، همیشه مقاومت خواهند کرد. تائوئیسم، آشکارا یک روش معنوی است:

"من سه گنج دارم: اولین گنج محبت است، دومین آن، زیاده نخواستن است، و سومین آن هوس مقدم نبودن."

بار دیگر در هند، شاهزاده سدارت گاتما (۵۶۳-۴۸۳ ق.م) دین جدید بوداییزم را معرفی کرد. به همین خاطر، از روی احترام به او بودا می‌گویند. او همچنان از اصل "آهیما" پیروی کرد، البته با تمرکز به انسان به عنوان یک فرد که به سوی روشنایی راه اش را می‌گشاید. این کار از طریق تمرین و درک کلیت جهان زنده و مرده در یک دایره مرگ و زندگی، از طریق "تفکر"، صورت می‌گیرد.

هنر ابتدایی چین

بر گردیم به چین، مائوتسه (۴۸۰-۳۸۱ ق.م) پیرو لائوتسه، این بار موضع رادیکال تر نسبت به سلف خود علیه نظامی‌گری و سپاهی‌گری اتخاذ کرد. او، کشتن در میدان جنگ و قتل را باهم مقایسه کرد. مائوتسه هیچ فرقی میان این دو نمی‌دید.

مائوتسه - لائوتسه

یکی دیگر از بنیادگذاران دین جدید زوراستر است که او بر گفتار نیک و کردار نیک به عنوان اصول زندگی تأکید داشت. زوراستر، ایده‌ی خدای واحد را بر علیه عقیده‌ی چند خدایی هندوییزم علم کرد.



نماد زوراستر



کارهینز کوپه، پژوهشگر صلح آلمانی تأکید بر این دارد که این فیلسوفان و بنیادگذاران ادیان عصر قدیم، بایستی از پس زمینه‌ها و شرایطی برخاسته باشند، که ما به دلیل کمبود منابع نوشتاری، از آن آگاهی نداریم. { شرایطی که آنها را به این گونه عقاید در باره‌ی صلح وا داشته است. } او همچنان استدلال می‌کند، که چیزهای قبل از مصر، بابلیان و هراپه‌ی قدیم موجود بوده است. در قضیه بابلیان، ما دسترسی به کتاب قوانین حمورابه داریم که به صورت روشن، با زبان عدالت حرف می‌زده است. او ترویج عدالت را با قوانین سختگیرانه برای هر کسی، و با تهدید به مجازات عملی می‌کرد.

نماد قانون حمورابه

همچنان، کارل هینز کوپه، کسی است که نشان داد، توسعه اروپا از راه‌های مختلف صورت گرفته است.

هنگامی که در "زمان محور" آسیای شرقی و میسوپوتیما فرهنگ صلح را آفریدند، در اروپا، فلاسفه‌ی قدیم یونانی، فرهنگ جنگ را گسترش دادند. در آن زمان که شرق، آشکارا، جنگ و خشونت را تقبیح می‌کرد، فلاسفه‌ی قدیمی یونان باور



داشتند که جنگ و خشونت برای دولت به خاطر به دست آوردن سرزمین و منابع بیشتر، لازمی است. هراکلیت خاطر نشان ساخت که جنگ و خشونت، رابطه‌ی طبیعی با انسان دارد. افلاتون، به نظر می‌رسید، باور داشت که جنگ پیش شرط ضروری برای توسعه و به منظور پیشرفت فرهنگ هست. از سوی دیگر، افلاتون استدلال می‌کرد که جنگ هدف دولت نیست. و در مساله‌ی جنگ، دشمنان، به صورت درست و مناسب مورد تهدید قرار بگیرند. (البته اگر این دشمنان، یونانی باشند.)

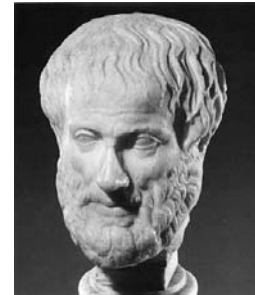
ارسطو، پیرو افلاتون و معلم اسکندر کبیر، بیشتر در روش خود واضح بود. او میگفت که جنگ هدف روشن صلح است. او باور داشت که جنگ یگانه عمل دست یافتن به صلح است، و شجاعت از جمله ی والا ترین فضایل به شمار میرود. به نظر او، جنگ علیه بربر ها، آزادی یونانی ها را تضمین می کند.

افلاتون - ارسطو

رومیان قدیم نیز به این باور بودند که جنگ ابزار مهم برای به دست آوردن صلح و گسترش تمدن به دیگر نقاط جهان است.

سیسرو

بر اساس عقیده ی جنگ عادلانه سیسرو (۱۰۶-۴۳ ق.م) سیاستمدار و فیلسوف رومی، جنگ همانند یونان قدیم توجیه اخلاقی دارد (دفاع و ارضاء). بدون شک، این دو شرایط زمینه را برای تفسیر های گسترده باز می گذارد. توجیه اخلاقی جنگ، از سوی رومیان به خاطر جهان گشایی مورد سوءاستفاده گرفت؛ چیزی که آنها به نام صلح رومی یاد می کردند: صلح امپریالیستی.



متفاوت با نظریات پیشین که توجه بالای نقش دولت در راستای صلح و جنگ داشتند، مسیح و به ویژه بודה، تاکید بر فردیت انسان داشتند. حضرت مسیح میگفت: آن کسی که صلح می ورزد، آموخته شده است. "دشمنان تان را دوست داشته باشید." این آموزه ی مسیح، به صورت روشن بر آشتی و بخشش تاکید دارد. او همچنان این اصل طلایی را پیروی می کرد: "با دیگران به گونه ی رفتار کنید، که شما از آنها در رابطه به خود توقع دارید." آموزه ی که در دیگر فرهنگ های صلح نیز می توانیم پیدا کنیم.

بدبختانه، اصول همبستگی و صلح حضرت مسیح، به صورت کامل از سوی کلیسا نادیده گرفته شد. به زودی مسیحیت از سوی کنستانتین کبیر مورد توجه قرار گرفت، و توسط تیودوسیوس (۳۴۷-۳۹۷م) امپراتور روم، به عنوان دین رسمی امپراتوری به رسمیت شناخته شد، و کلیسا نیز ادیان دیگر به ویژه یهودیت را مورد آزار و اذیت قرار داد. آگوستینیوس فیلسوف مسیحی (۳۵۴-۴۳۰م) تیوری جنگ مسیحی را با استمداد از ایده ی جنگ عادلانه سیسرو سیاستمدار و فیلسوف رومی خلق کرد. بر اساس ایده ی او، سه شرط وجود دارد که بر اساس آن جنگ اتفاق به وقوع می پیوندد:

۱. یک جناح در اشتباه باشد؛
۲. دلیل عادلانه و خوب در میان باشد؛
۳. جنگ از سوی مقام رهبری گردد که مشروعیت و اجازه ی کلیسا را با خود داشته باشد.

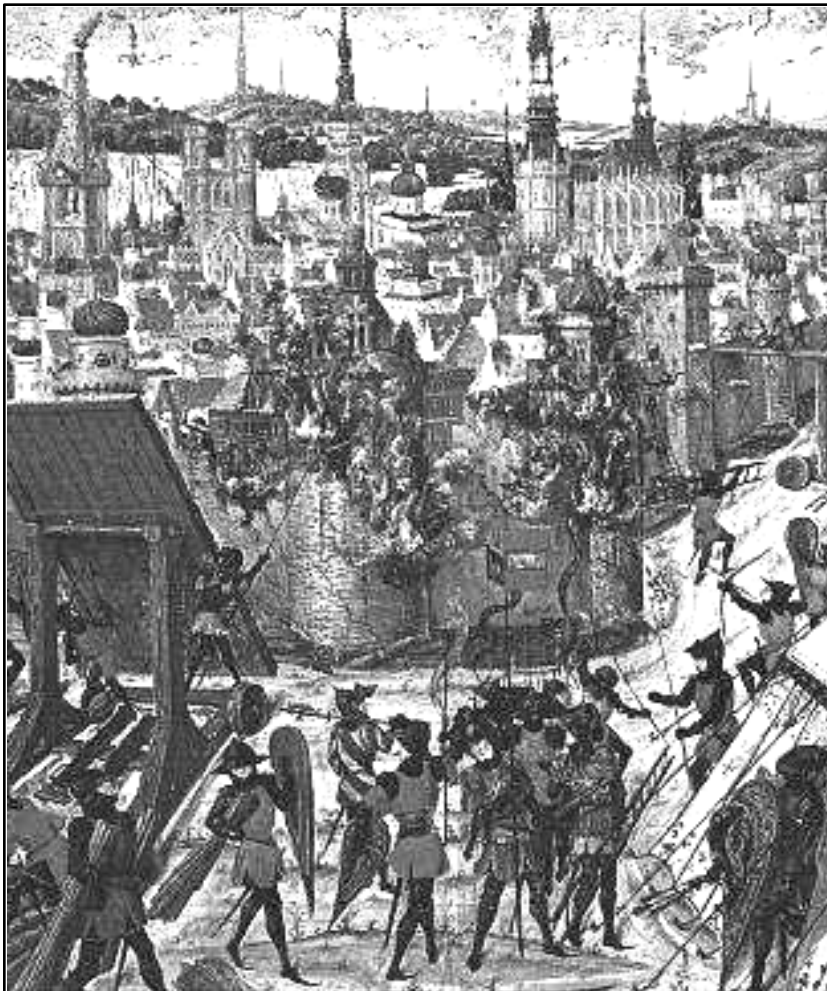
در قرون وسطا، اروپا به اندازه ی زیادی زیر تاثیر اندیشمندان یونانی و رومی و به ویژه توماس آکویناس (۳۴۵-۴۳۰) راهب مسیحی که روش آگوستینیوس را شرح و جزئیات داده بود، قرار داشت او جنگ را، آخرین امکان و گزینه ای می دانست که دیگر امکانات و

گزینه‌ها ناکام شده باشند. آکویناس هم چنان باور داشت که جنگ صلیبی یک جنگ عادلانه است. جنگ صلیبی علیه مسلمانان دو هدف داشت: واپس گرفتن اندلس در اسپانیا و مهم‌تر از آن شهر مقدس اورشلیم. پاپ اوربن دوم نخستین جنگ صلیبی را برای غضب سرزمین‌های مقدس از دست ترکان سلجوقی به راه انداخت. پس از آن جنگ دیگر را نیز به همین منظور به راه انداخت. جنگ‌های صلیبی، اولین رویداد جهان‌نگشایی اروپایی بود.

۱۲۰۴-۱۰۹۶

دنیای اسلام تا هنوز به این اندیشه است که جنگ‌های صلیبی جنگ مقدس مسیحیان وحشی بوده است. آن جنگ‌ها تصور مثبت متداول از مسیحیان را تا امروز نیز دگرگون ساخته است. در قرون وسطا، تنها نیروهای پیچیده در باب جنگ مطرح نگشت، بلکه بدیل‌های آنها نیز مطرح گردید. فرانسیسکو آسیسی (۱۱۸۱-۱۲۲۶؛ فیلسوف و راهب ایتالوی) و برتولد ریچنبرگ (۱۲۰۰-۱۲۷۲؛ راهب آلمانی) تلاش کردند که به اصول اولیه حضرت مسیح برگشته و آن را پیروی نمایند. دیگر کسانی که بالای روش‌های دست یافتن به صلح در اروپا کار کرده‌اند: مارسیلیوس پودوا، دانته الگیری، اراسموس و تامس مور.

گرفتن اورشلیم در جنگ اول صلیبی، ۱۰۹۹، از روی نسخه خطی قرون وسطا



قرآن و حدیث منابع اصلی برای ایده‌ی صلح و جنگ و تحول سیستماتیک منازعه است. به غیر از گروه‌های بنیادگرا، در اسلام خشونت، آخرین گزینه است، یعنی هنگامی که راه حلی پیدا نشد، از خشونت استفاده گردد. خشونت تنها در مورد دفاع از دین، سرزمین و آزادی قابل استفاده است. حضرت محمد جنگ وحشیانه و انواع ترور را قطع کرده است. او، همچنان میان نظامیان و غیر نظامیان فرق گذاشته است.

مسلمانان میانه رو، تفسیر شان از جهاد، به معنای یک نبرد غیر خشونت آمیز است که در برابر سرکوب، استبداد و بی عدالتی روا است. اما، بنیادگرایان جهاد را به معنای "جنگ مقدس" می‌دانند، که در این راه خشونت نیز جایز است.

سلام، که به معنای حفظ صلح در میان مسلمانان است، باید این صلح در روابط میان مسلمانان و غیر مسلمانان نیز حفظ گردد. در قرون وسطا، دانشمندان اسلامی میان دارالسلام و دارالحرب فرق گذاشتند؛ سرزمین مسلمانان و سرزمین کافران. از این رو حوزه‌ی مسلمانان با حوزه‌ی عیسویان صلیبی از هم متمایز و مشخص گردید. در دوران مدرن، یک حوزه‌ی دیگر نیز معرفی گردید: سرزمین صلح. این به معنای سرزمین است که مسلمانان در آن اقلیت بوده، ولی حقوق و امتیازاتشان تضمین شده است، مانند: مسلمانان در جوامع غربی.

مشکل اصلی در تفسیر کهنه از اسلام این است، که یک دستور العمل و اجندای سیاسی روشن در باره‌ی صلح وجود ندارد که با جزئیات بیشتر مورد ارزیابی و توضیح قرار گرفته باشد. فقط بعد از قرن بیست به این سو است که بعضی از روش‌های صلح‌آمیز در بخش‌هایی از کشورهای اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است. به ویژه در اندونزی، سودان، فلسطین کنش‌های غیر خشونت‌آمیز به عنوان بخش از اعتراض اجتماعی و سیاسی ایجاد شده، که نوعی میانجی‌گری نیز می‌باشد. میانجی‌گری اسلامی نزدیک به مفهوم "صلح" است که با مفهوم میانجی‌گری در جوامع غربی تفاوت دارد: میانجی‌گری اسلامی، به معنای کنش متقابل با مخالف در درون منازعه است. از آن حیث، این بسیار تعیین‌کننده هست که میانجی‌گران با وضعیت و طرف مخالف خوب آشنا هستند. هدف میانجی‌گری این است که نظم دو باره در جامعه اسلامی برقرار شود، این در حال است که در شیوه غربی میانجی‌گری، بالای تصمیمات فرد و عقلانی تاکید می‌گردد. تحقیقات بیشتر به منظور روش بر خاسته از دین و ایجاد دانش اسلامی صلح و پالیسی نیاز است. فقدان که تا هنوز محسوس است، تحلیل قابل درک بر اساس فلسفه و الهیات اسلامی می‌باشد.

صلح وستفاليا

صلح وستفاليا که به عنوان پیمان یا معاهده مانستر و اوسنابروک شناخته می‌شود، ارجاع به یک سلسله معاهدات برای پایان یافتن جنگ سی ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸) در اروپا دارد، و به صورت رسمی، جمهوری هالند و کنفدراسیون سویس به رسمیت شناخته شد. در پیمان وستفاليا چهار اصل ثبت گردیده است:

۱. اصل حق حاکمیت دولت - ملت ها و تعهد به حق بنیادی استقلال سیاسی.
۲. اصل برابری مشروع میان میان دولت - ملت ها.
۳. اصل الزامیت پیمان ها یا معاهدات بین المللی در میان دولت - ملت ها.
۴. اصل عدم مداخله یک دولت در امور داخلی دولت های دیگر.

به خاطر همین اصول است که پیمان وستفاليا، نقش تعیین کننده در تاریخ روابط سیاسی بین الملل داشته است. همین پیمان، بنیادهایی را برای نظام بین المللی دولت - ملت های مستقل ساخت. در حقیقت، این معاهده نقطه‌ی آغاز اجتماع بین المللی قانون را بین دولت های مستقل به منظور داشتن حق مساویانه و دایمی، تضمین استقلال دولت ها، و حق مردمان آنها برای داشتن خود ارادیت مشخص کرد. دو اصل بسیار بدیع که در پیمان گنجانده شد، حق حاکمیت و اصل برابری دولت ها بود. این دو اصل، یک بدعت بزرگ سیاسی و حقوقی در زمان خود بود.

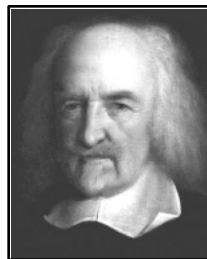
از این رو معاهده، این دو اصل تازه را به منظور ایجاد پایداری صلح و دوستی در میان دولت ها، در چارچوب سیستم قابل قبول و دو جانبه قانون بین المللی و بر اساس الزامیت معاهدات بین المللی، تعریف و مشخص کرد. این معاهده، به راستی یک مشی انقلابی برای روابط بین الملل، برای بار نخست بود. در نتیجه، نظام ایجاد گردید که به حقوق مردم احترام گذاشته شد، و به قانون بین الملل اعتماد گردید. آشکارا، این سیستم اعتماد را بیشتر نسبت به زور وحشیانه و حق زورمندان برای تعیین کنش متقابل دولت ها و مردم، جلب کرد.

همچنان پنجمین اصل که در معاهده وستفاليا در ۱۶۴۸ مطرح گردید: ایده‌ی این اصل این است که طرف های فاتح، باید از خود جوانمردی، امتیازدهی و همکاری را به منظور دست یابی به صلح پایدار نشان بدهند. این آغاز یک قانون اساسی بین الملل برای انسانیت ظهور یک نظم بین المللی جدید و یک قدم به پیش به سوی تمدن سازی بود. به صورت خلاصه، معاهده وستفاليا به این باور بود که هیچ چیزی مهم تر از حاکمیت دولت - ملت ها نمی باشد.

۹-۲ شیوه های تازه‌ی فلسفی

۹-۲-۱ هابز و گروتیوس

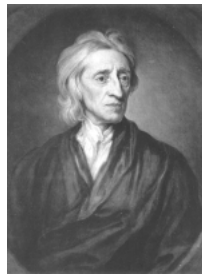
یکی از پدران ارزش هایی که در معاهده وستفاليا ذکر رفت، توماس هابز (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹؛ فیلسوف انگلیسی) بود. او یکی از کسانی بود که به توصیف حق حاکمیت دولت ها پرداخت. او در کتابش "لویاتان" به توسعه فلسفه‌ی دولت، به عنوان تنها نهاد که امنیت مردم را تضمین کرده، و شایستگی امضای پیمان های بین المللی را دارد، بر این اساس، دولت انحصار قدرت را در اختیار



دارد. از سوی دیگر، هابز روشن کرد که دولت نه تنها صلاحیت و حق امضای پیمان ها را دارد، بلکه حق اعلان جنگ را نیز دارد.

گروتیوس (۱۵۸۳-۱۶۴۵؛ حقوق دان و سخنران هالندی) اصول قانون بین‌المللی و قانون و حقوق مردم را در دولت‌های مستقل که صلاحیت و حق نظم بین‌المللی را دارند، پایه‌گذاری کرد. درس‌های او شامل قانون جنگ که دارای اصول چون محو شکنجه، فرق میان نظامیان و غیر نظامیان که تسلیم می‌شوند، است. همراه با آموزه های هابز، درک تازه از جنگ به وجود آمد، که بر اساس آن ملت‌های مستقل - دولت (که شاه و حکومت نمایندگی می‌کرد) - حق این را داشتند که اعلام و ختم جنگ را نمایند.

۹-۲-۲ جان لاک



جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴؛ فیلسوف انگلیسی) مخالف تیوری هابز بود؛ تیوری که دولت را تنها دارای قدرت عالییه می‌دانست. به عقیده‌ی لاک، تنها مردم هستند که به صورت طبیعی صاحب اصلی قدرت‌اند. این به معنای آن است که قدرت مطلقه‌ی پادشاه به وسیله‌ی مشارکت مردم در قدرت، محدود می‌گردد. پس از آن، منتسکیو (۱۶۸۹-۱۶۵۵؛ فیلسوف و نویسنده‌ی فرانسوی) و

ژان - ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸؛ نویسنده و فیلسوف سوئیسی) این آموزه‌ی لاک را رشد دادند.

۹-۲-۳ ایمانوئل کانت

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) فیلسوف آلمانی در شاهکار خود "به سوی صلح پایدار"، تصور خویش را با توجه به الگوی‌های معنوی خود ماکسیمیلیان بتون (Maximiliane de Bethune)، دوک سولی، سنت پیر، کسی که تلاش کرد معاهده‌ی مشخصی را در رابطه به سازمان دادن ساختار رابطه میان ملت‌ها بنویسد، گسترش داد. کانت متفاوت‌تر از این اندیشمندان، از



نقطه نظر فلسفی به بحث درباره‌ی اصل نخستین هراکلیت یونانی پرداخت که سرشت انسان صلح دوست نیست، بلکه متجاوز است. "از این رو، صلح قابل تاسیس است." او خاطر نشان ساخت، هیچ گاه، صلح بدون کاستی نبوده است. بر اساس نظر کانت، از پیش شرط‌های صلح، قانون اساسی جمهوری است. تنها به دلیل همین پیش شرط است، که شهروندان به رسمیت شناخته و تفکیک قوای سه گانه - قوه‌ی مقننه، اجراییه و قضاییه - دموکراسی را ضمانت کرده می‌تواند. فراتر از آن، کانت باور داشت که نیروی نظامی دائمی برای پایداری صلح بی‌حاصل است. از سوی دیگر، او باور داشت که تمرین مهارت دفاع از خود ضروری است. چیزی که کانت را متمایز و ویژه می‌سازد، او اولین کسی بود که ایده‌ی حقوق بشر و شهروند جهانی را ایجاد کرد. بر این اساس، او، اندیشیدن تنها در باره‌ی صلح اروپا و روش اروپامحوری را رها کرد. کانت استدلال کرد که حقوق مساوی برای همه، می‌تواند صلح جهانی را به بار آورد.

۹-۳ انکشاف پس از جنگ جهانی دوم

گروه آلمانی تحقیق در باره ی علت های جنگ، ۲۰۱ جنگ را از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۹۷ حساب کرده است. از هنگام جنگ جهانی دوم تا پایان سال ۱۹۹۲، تعداد جنگ ها ثابت بوده است. هر سال، جنگ تازه به وجود آمده است. گروه تحقیق، توضیح می دهد که این افزایش، نه ناشی از حوادث تاریخی مشخص است، و نه از دوره ی منازعه میان شرق و غرب. نگاه نزدیک به حوادث نشان می دهد که این جنگ ها در غرب اتفاق افتاده نمی تواند. بیشتر از ۹۰ درصد جنگ ها در منطقه ی به وجود آمده که ما آن را جهان سوم می نامیم، و همچنان، کشور های در حال گذار شرق اروپا پس از سقوط کمونیزم. از ۲۰۱ جنگ، ۵۶ در آسیا، ۵۲ در افریقا، ۴۹ در خاورمیانه، ۳۰ در امریکای لاتین و ۱۴ در اروپا. در امریکای شمالی هیچ جنگی صورت نگرفته است. بر خلاف حضور قوی صلح در کشور های صنعتی، کشور های قدرتمند در جهان سوم به دخالت و حمایت پرداخته، و حتا دخالت نظامی نیز انجام داده اند. در صدر لسٹ بریتانیا با ۱۹ مورد، امریکا ۱۳، روسیه ۱۲. در مقام مقایسه، هند ۱۹ مورد و عراق ۱۰ مورد مداخله را دارند.

در آغاز دهه ۹۰ میلادی، افزایش مداخلات سازمان ملل متحد تحت حمایت شورای امنیت، کمی تغییر در تصویر این سازمان آورد. با این مداخلات، ملل متحد شبیه به پولیس جهان شده است. متأسفانه، این ابزار در گذشته خوب کار نکرده است، و نتیجه ی موفقانه در توسعه مدیریت منازعات دو جانبه در بر نداشته است. مداخلات یک جانبه نیز تا اکنون ناکام مانده است. دو سوم نبرد ها پس از ۱۹۴۵، نبرد ها در درون دولت ها بوده است. یک چهارم جنگ ها به خاطر رهایی از استعمار بوده است. بیش از ۵۰ درصد جنگ های داخلی، علیه رژیم حاکم بوده است. وجه تشابه تمام این جنگ های داخلی، سقوط دولت های ناکام و تحول سیستم سیاسی و اجتماعی کشور های درگیر جنگ داخلی می باشد. فقدان مشروعیت، حاکمیت قانون، نهاد های کارآمد و اصول، مانع تحول غیر خشونت آمیز سیستم و تقسیم قدرت در عمل بوده است.

یک پژوهشگر دیگر بنام دن اسمیت، جنگ های بین سال های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ را که مجموع آن ۱۱۸ نبرد مسلحانه بوده، مورد تحلیل قرار داده، که بر اساس یافته های این پژوهشگر، میزان زیادی آن، جنگ های داخلی بوده است. وقتی به این یافته ها و اطلاعات نگاه میکنیم، می بینیم که ویژه گی اصلی این جنگ ها، منازعه در درون دولت ها می باشد، تا میان دولت ها.

در یک آمار دیگر از سوی گروه تحقیق در باره ی علت های جنگ، ۴۲ جنگ در بین سال های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ در آسیا، افریقا و خاورمیانه اتفاق افتاده، و باز هم ماهیت این جنگ بر علیه رژیم و جدایی طلبی بوده است. نکته ی برجسته در باره این است، که تعداد قابل

توجه این جنگ ها قبلا در مناطق وجود داشته اند، و با تشدید خشونت ها، بار دیگر شعله ور گردیده اند. دن اسمیت چهار دلیل را برای از سرگیری خشونت ها ذکر می نماید:

۱. عدم صمیمت در میان طرف های درگیر
۲. ناامیدی یک یا بیشتر طرف های منازعه
۳. عدم توافق داخلی میان یک یا بیشتر طرف های درگیر
۴. فعال ماندن علت های اساسی منازعه

از ۱۹۹۰ به این سو، پس از پایان یافتن رقابت دو ابر قدرت امریکا و شوروی سابق، بر میزان پژوهشها در باره ی منازعات افزوده شده است. شاید یکی از علت ها این باشد که پژوهشگران متوجه شده اند که توقعات آنها از صلح و برقراری آن بسیار خوشبینانه بوده، و روش ها، بیشتر بالای منازعات کلان معطوف بوده است. هم چنان، با مساله ی صلح و منازعه ساده انگارانه و تقلیل گرایانه برخورد کرده اند. با دوری از یک تیوری عام و کلان در باب منازعه، دن اسمیت باور دارد که برای منازعات مسلحانه کمتر دلایل عام وجود دارد.

۱. شرایط اقتصادی توام با فقر
۲. نظام های سیاسی سرکوب گر
۳. تخریب منابع قابل تجدید و بازیافت
۴. تنوع قومی یکی از عوامل منازعه

اسمیت توضیح می دهد که مشکل اعظم پژوهشگران اکادمیک یا دانشگاهی این است که بیشتر بالای یک عامل مهم توجه عام داشته، بدون این که به دنبال عوامل دیگر و ارتباط منازعه با آنها بگردند. مشکل تحلیلی دیگر این است، که تیوری های اکادمیک به شرایط بلند مدت منازعه توجه دارند، ولی سیالیت و تحرک سیاسی، معطوف به شرایط کوتاه مدت و زود ثمر است. پیشنهاد اسمیت، ترکیب این دو روش است. تحلیل منازعات مسلحانه بدون در نظر داشت اهمیت و ابعاد سیاسی، بی معناست.

تا اکنون، تنها توضیح داده شد که پژوهشهای مرتبط با صلح و جنگ، پس از جنگ جهانی دوم آغاز گردید. امیدآواری برای یک عصر صلح آمیز منجر به ایجاد سازمان ملل متحد به عنوان نهاد مشروع مدیریت بحران در میان کشور ها، گردید. همراه با آن، اعلام منشور جهانی حقوق بشر، برای اولین بار، اصول الزام آور بین المللی برای توسعه دموکراتیک و صلح آمیز استقرار پیدا کرد و این اصول، از سوی تمام دولت های عضو مورد پذیرش قرار گرفت. اما به زودی، تفاوت ایدیولوژیک میان امریکا و شوروی سابق، به شکل گیری جنگ سرد و مسابقات تسلیحاتی منجر گردید. همچنان، عدم برخورد مستقیم مسلحانه میان ابر قدرت ها، باعث شد تا مصمم به جا به جایی و انتخاب متحدان شان بر اساس منافع خود گردند. از این رو، تمام این حرکات منجر به ایجاد جنگ های منطقه بی و محلی که در حقیقت بازتاب رقابت ها و نبرد های غیر مستقیم دو ابر قدرت بود، برای بی ثبات سازی

مناطق مختلف، گردید. پژوهش در باره ی منازعات در این دوره، متمرکز بالای تکثیر سلاح ها و چگونگی کاهش سلاح های هسته یی بود. برخورد با مساله ی منازعه ی ابر قدرت ها مقدار زیادی درونداد (input) بالای عملکرد سیاسی در بر داشت:

از آغاز دهه هفتاد، روند یا پروسه هلسینکی - شامل کنفرانس امنیت و همکاری اروپا (CSCE) و پس از آن در سال ۱۹۹۵ سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) - توانست به چالشهای جنگ سرد پاسخ بگوید. این ترتیبات، اهمیت خود را در عصر حاضر منازعات منطقه یی، تکثیر سلاح ها، تروریسم و دیگر تهدیدات، با ادغام و ترکیب بی همتای تعریف قابل فهم و انعطاف پذیر از امنیت، و پاسخ های بدیع به شرایط حفظ کرده است.

در نهایت، با فروپاشی نمادین دیوار برلین در ۱۹۸۹، سقوط بلاک سوسیالیستی اروپای شرقی و متحدان آن، خلای قدرت و تلاش مقتدارانه برای پر کردن خلا از سوی رقیبان متنوع، نیز اتفاق افتاد. پس از آن، تعداد کمی از پژوهشها علاقه به منازعات منطقه یی نشان دادند، و در عوض به "جنگ های فراموش شده" تمایل افزایش یافت. ابزار جدید تحلیل و پژوهشهای کاربردی به زودی سربلند کردند. روش های متفاوت تیوریک و کاربردی مانند، اعمار صلح، حفظ صلح، مدیریت منازعه، حل منازعه، و در نهایت دگردیسی یا تحول منازعه برای درک بهتر چگونگی آغاز منازعه، انکشاف و شدت یافتن آن، وارد حوزه ی پژوهش های مربوط به منازعه و صلح گردید. از سوی دیگر، کار بالای تیوری جامع در باره ی چگونگی دست یابی به صلح از طریق اعمال غیر خشونت آمیز و ارتباطات عدم تشدید و آشتی طرف های درگیر ادامه دارد. البته، به وجود آوردن یک تیوری جامع و موثر بودن آن مورد تردید به نظر می رسد؛ به ویژه، اگر این مساله را نیز در نظر داشته باشیم که علت ها، توسعه و شرایط منازعه از یک منطقه تا منطقه ی دیگر و از یک فرهنگ تا فرهنگ دیگر، از هم متفاوت است.

واژه های کلیدی و اساسی در تیوری منازعه

این مساله به صورت روشن باید اشاره گردد که تمام روش های تیوریک منازعه، همیشه به صورت یکسان و بدون کدام تفاوت، نه زیاد و نه کمک مورد استفاده قرار گیرند. ادبیات عمومی تیوری منازعه، ترکیبی از جنبه های مختلف و بر گرفته شده از جامعه شناسی، فلسفه، روان شناسی، علوم سیاسی و دیگر رشته های علمی می باشد. از این رو، ترمنولوژی یا اصطلاحات و واژه گان این رشته، از یک پژوهشگر تا به پژوهشگر و از یک رشته تا به رشته دیگر از هم تفاوت می نماید. این واقعیت ثابت، بعضی اوقات، کار را بسیار دشوار ساخته که به یک نتیجه گیری روشن در باب چگونگی حل منازعه، معیار های مرتبط به آن و این که کدام جنبه ها مورد تحلیل قرار بگیرد، دست یافت. به منظور استفاده منطقی و منسجم از اصطلاحات و واژگان، ما تصمیم گرفتیم که توضیحات انستیتوت نامدار و جهانی بیرگهوف (Berghoff) را در باب واژه گان و اصطلاحات تیوری منازعه تعقیب نماییم:

۱۰-۱ دگردیسی منازعه

دگردیسی یا تحول سیستماتیک منازعه یک اصطلاح یا ترم عام و جامع است. این اصطلاح ارجاع به کردار های دارد که که به تغییر مشخصات و نمود های منازعه با توجه به ریشه یابی عوامل یک منازعه مشخص در بلند مدت می پردازد. هدف روشن آن، تحول منازعه منفی و مخرب، به منازعه ی مثبت و سازنده در برخورد با ساختار، کنش و جنبه های نگرشی منازعه است. همچنان، ارجاع به پروسه و اتمام آن نیز دارد، و در کنار این، دلالت به اهداف و مقاصد فعالیت های جلوگیری از منازعه و هم چنان به راه حل آن دارد دگردیسی منازعه، با پاسبانی صلح متفاوت است. اما، با علت ها و پیامد های منازعه ی نامتقارن مواجهه می کند.

۱۰-۲ مدیریت منازعه

منظور از مدیریت منازعه، مجموع از فعالیت های است که برای کنترل، جهت دهی و مدیریت منازعه به خاطر محدود کردن اثرات منفی و پایان بخشیدن به منازعه انجام می پذیرد. مدیریت منازعه، تلاش می کند تا از تشدید عمودی (تشدید خشونت) و افقی و از موجودیت منازعه خشونت بار جلوگیری نماید. همچنان، ارجاع به فعالیت های که قصد محدود کردن، تخفیف و محدود نگهداشتن منازعه های فعال دارد. تمام این ویژه گی ها، در تمام سطوح و رده ها قابل تطبیق است. این مجموعه ی از ویژه گی ها، از آغاز اوج تنش و بحران تا پایان آن فعال است.

دگردیسی منازعه، با پاسبانی صلح متفاوت است. اما، با علت ها و پیامد های منازعه ی نامتقارن مواجهه می کند

۱۰-۳ فروکش کردن منازعه

هر گاه، طرف های درگیر در یک سطح سیاسی به توافق دست یابند که آنها را قادر به ختم منازعه ی مسلحانه نماید، ضرورتاً، این به معنای تغییر بنیادی در ریشه ی عوامل منازعه نمی باشد. معمولاً، محتوامحور (content-oriented) نیست، و در انحصار رهبران عالی رتبه می باشد. (به ترک پایین نگاه کنید)

۱۰-۴ اعمار صلح

اعمار صلح، یک اصطلاح عام برای پوشش قرار دادن تمام فعالیت های است که قصد اعمار و ترقیح صلح و غالب شدن بر خشونت را دارد. این یک روند طولانی است که به دنبال تغییرات در تخاصم و مخالفت های ساختاری، به خاطر بهبود روابط میان طرف های منازعه بوده، و روی هم رفته، تغییرات سازنده را تشویق می نماید. اعمار صلح، همچنان ارجاع به فعالیت های که مرتبط با توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی، آشتی، نیرومند سازی گروه های بدون امتیاز/استراتژیک و حمایت های انسانی، می باشد. این در تمام سطوح، رده ها و به ویژه در ترک ۲ و ۳ قابل تطبیق است. (به پائین نگاه کنید)

۱۰-۵ صلح سازی

صلح سازی که در ترک ۱ مطرح می گردد، نوعی از مداخله است که متشکل از گفتگو و میانجی گری می باشد. این کار پس از بروز منازعات فعال آغاز شده و هدف آن، رفتن بسوی پایان منازعات خشونت بار است. این یک روند است که معمولاً به دنبال راه حل سیاسی در سطح رهبران مشروع و عملگرا می باشد. صلح سازی معمولاً نتیجه محور بوده که شاید همچنان در جستجوی تغییر در دیدگاه ها مهمترین تمایل آن باشد.

۱۰-۶ جلوگیری از بحران و منازعه

جلوگیری از بحران و منازعه عبارت از فعالیت های است که بطور خاص در زمان ها و مکانهای آسیب پذیر، در کوتاه مدت و یا میان مدت به آنها توسل جسته می شود. جلوگیری از بحران و منازعه، در جستجوی شناسایی وضعیت های می باشد که منازعات خشونت بار را به وجود آورده، به کاهش تنش های مشهود کمک می کند، و از موجودیت تنش های که در اثر تشدید شدن به خشونت منجر گردیده، جلوگیری می نماید. و منابع خطر را پیش از آن که به خشونت منجر گردد، از بین میبرد. این همچنان شامل ابزار اعتماد سازی، اخطار زود هنگام، صلح بانی باز دارنده می باشد. همچنان اشاره به فعالیت های دارد که قبل از بروز منازعات خشونت بار و فعال اتفاق می افتد.

۱۰-۷ حل منازعه

حل منازعه عبارت از عالیت هایی است که در کوتاه مدت و میان مدت انجام می گیرد. این فعالیت ها با ریشه های عمیق علت های منازعه سر و کار داشته، اهداف آن، غلبه بر آن علت ها است، که این علت ها می تواند ساختاری، رفتاری، و نگرش محور باشد. همچنان، اشاره به روندی دارد که بر رابطه میان طرف ها توجه داشته، تا بیشتر بر یک محتوا و دستاورد مشخص.

ختم منازعه، ضرورتاً به معنای تغییر بنیادی در ریشه ی عوامل منازعه نمی باشد، یعنی محتوامحور نیست

علت های منازعه می تواند ساختاری، رفتاری و نگرش محور باشد و بیشتر به رابطه میان طرف ها توجه دارد

۱۰-۸ صلح بانای

صلح بانای به معنای وساطت درخواست شده از جانب سومی است که با توجه به نیروی نظامی آن، طرف‌های مسلح درگیر را از منازعه باز داشته و خشونت‌ها را کاهش بدهد. صلح بانای بیشتر، تا اکنون به کارهای ملکی نظیر نظارت، حفظ نظم و آرامش و حمایت از اقدامات و مداخلات انسان دوستانه. بیشتر، این کار درگیر با اعاده‌ی وضعیت آرام است، ولو که در آن خشونت و منازعه موجود باشد. صلح بانای، می‌تواند پیش از آن که منازعه بروز کند، و همچنان پس از پایان منازعه صورت بگیرد.

۱۰-۹ اعمال صلح

اعمال صلح به معنای مجموع از اعمال و ابزار دیپلماتیک و نظامی برای توقف منازعه‌ی خشونت بار و یا فشار آوردن به خاطر به دست آمدن توافق صلح است. این کار، به صورت معمول توسط جناح سوم نظامی با اعمال فشار برای ختم عداوت و دشمنی‌های مسلحانه در یک منازعه انجام می‌گیرد.

۱۰-۱۰ بازسازی پس منازعه

بازسازی پس از منازعه، یک اصطلاح بوده، و ارجاع بازسازی و توان بخشی جامعه در شرایط پس از منازعه و با توجه به پیامدهای منازعه خشونت، دارد. بازسازی پس از منازعه می‌تواند شامل تغییرات ساختاری، کرداری، و نگرشی نظیر کار بالای آسیب‌های اجتماعی و فردی، ادغام و بازگشت مجدد به میهن، آشتی، اعاده‌ی عدالت و بازسازی فزینی زیر بناها و نهاد‌های حکومتی باشد.

۱۰-۱۱ بند ۱

فعالیت‌های طبقه رهبران بلند پایه، و اصولاً در فروکشی منازعه مد نظر است.

۱۰-۱۲ بند ۲

فعالیت‌ها در سطح بازیگران غیر دولتی، اصولاً، در چارچوب حل و مدیریت منازعه مطرح است

۱۰-۱۳ بند ۳

فعالیت‌ها همراه با تاثیر تحول منازعه از طریق رشد همکاری، کمک‌های بشردوستانه، و نوسازی پس از منازعه

صلح بانای یعنی وساطت از جانب سومی است که درگیر با اعاده‌ی وضعیت آرام است



تشدید کردن و نکردن افقی و عمودی منازعه

بر اساس یک دید منظم، می‌توانیم در باره ی تشدید و یا عدم تشدید بگوییم: تشدید، مانند: افزایش منازعه، همراه با توازن بده - بستان سر و کار دارد.

یک کودک، گدی یک کودک دیگر را می‌شکند. آن کودک نیز گردن بند گران بهای کودک مقابل را می‌شکند. کودک که گردن بند او شکسته، لباس های کودک دیگر را پاره کرده و کفش هایش را دور می‌اندازد. کودک که لباس هایش پاره شده، با سنگ به سر کودک گدی شکسته زده و آن را خونین می‌نماید. کودک با سرشکسته و خونین، چوبی را برداشته و چشم آن کودک را برای همیشه کور می‌سازد. تمام این ماجرا از شکستن یک گدی ناشی می‌شود. به این منازعه، منازعه ی عمودی می‌گویند.

یک کودک قوی و بزرگ یک کودک کوچکتر و ضعیف را میزند. به جای زدن کودک بزرگتر، طفل کوچکتر می‌گوید: "من نسبت به تو کوچک هستم، و این غیر منصفانه است." و به دنبال یک همدست می‌گردد. دو کودک، در همدستی با هم کودک بزرگتر را میزنند. کودک بزرگتر می‌گوید: "شما دو نفر هستید و من یک نفر، ان عادلانه نیست،" او هم برای مقابله به دنبال یک همدست می‌گردد. دو کودک بزرگتر، کودکان کوچکتر را میزنند. کودکان کوچکتر والدین خود را فراخوانده، تا آنها را از دست دو کودک بزرگتر نجات بدهند. کودکان بزرگتر نیز پدر و مادر خود را به کمک می‌طلبند. در این موقعیت نزاع میان والدین دو طرف آغاز می‌گردد. به این، تشدید افقی منازعه می‌گویند.

اگر کسی با من برخورد بد نماید، باید چنین کاری نیز انجام بدهم، تا من و گروه ام راضی گردیم. این به معنای آن است که من نیز یک عکس العمل بد به طرف مقابل نشان بدهم و یا خواستار غرامت و تلافی شوم.

اگر من به کسی بیشتر ضربه بزنم، در این صورت توازن بده - بستان برعکس می‌شود. طرف مقابل احساس می‌نماید که مه به او ضربه بیشتر زده ام، از این رو، به تکاپو می‌افتد با جبران کردن ضربه حساب را مساوی بسازد.

اگر من کسی را کمتر از آن چه به من ضربه زده، ضربه بزنم، باز هم ضربه نزده ام. زیرا، هر دوی ما آسیب دیده ایم و در یک سطح قرار داریم. بر اساس مقدار، او ضربه ی بیشتر به من زده است؛ پس هنوز عدم توازن برقرار است. جالب این جاست که این احساس هنوز در طرف مقابل وجود دارد که ضربه بیشتر به من بزند. کاهش ضربه پذیری، منازعه را به سوی نرمی و آرامش پیش می‌برد. من این ایده توازن کامل را نمی‌پذیرم، و در عوض پاداش در منازعه را صلح میدانم، نه دور تسلسل و بی نهایت انتقام گیری.

کاهش ضربه پذیری، منازعه را به سوی نرمی و آرامش پیش می‌برد. من این ایده توازن کامل را نمی‌پذیرم، و در عوض پاداش در منازعه را صلح میدانم، نه دور تسلسل و بی نهایت انتقام گیری

اگر به درد ها و آسیب های که از طرف مقابل دیده ام، توجه ننمایم، ستیز و منازعه‌ی درونی برای هر دو طرف غیر قابل تحمل خواهد بود. بدین گونه، بخشش و فراموشی در بلند مدت، منازعه به ناگزیر، بروز خواهد کرد. برای بخشش و فراموشی حقیقی، نیاز به این دارد که در قدم اول مسوولیت تمام اعمال که انجام داده ایم پذیرفته، و پس از آن خواستار عفو و بخشش شویم. پذیرفتن بار مسوولیت های اعمال که بر دوش ما سنگینی می کند، و هم چنان خواستن بخشش، ما را زبون می سازد. نشانه های که نشان می دهد هنوز رابطه ها صلح آمیز نشده است، و بیشتر نوعی رقابت و هم چسبی در آن دیده می شود که به یکباره گی دچار اشتعال و غضب می گردد، داد و گرفت روزانه در این ارتباطات موجود نبوده، و علاقه دو جانبه میان طرف ها به چشم نمی خورد. اگر خطا و سوء تفاهم موجود است، ضرورت است که باید از هر سوی هر دو طرف، بدون اتهام بستن، درک و تصدیق گردد. نتیجه ی خطا بسیار پیام موثر تر از اتهام بستن های قهرآمیز دارد. اگر در چشم یک خطا کار بینم و بگویم: " اسلحه ی تو فرزند من را کشت. من فرزندم را بسیار دوست دارم. من خیلی یادش میکنم. او از پیشم برای همیشه رفت. "، تاثیر آن به مراتب متفاوت تر از گفتن است: " تو یک قاتل وحشتناک هستی. تو فقط علاقه به وظیفه ی لعنتی خود داشتی که فرزندم را بکشی. تو به هیچ کس رحم نمی کنی. من از تو نفرت دارم. " تنها دلیل اتهام بستن، واکنش های دفاعی است، اما، بدون قدرت و آسیب پذیر در برابر احساسات واقعی و غم انگیز خویش هستیم. اگر من از آسیب پذیری یک کس دیگر استفاده نمایم، باعث درد او خواهم شد.

وقتی که رژیم آپارتاید افریقا اختتام یافت، دشمنی ها و انتقام گیری های شخصی، میان پولیس های که مردم سیاه پوست را کشته بودند، و خانواده های قربانیان به وجود آمد. پولیس ها، با خشم و اندوه خانواده ها رو برو گشتند. آنها در یافتند که تنها "یاغیان علیه حکومت " را نکشته اند، بلکه، فرزندان پدران و مادران، برادران خواهران و برادران دیگر، شوهران زنان و پدر و مادر یک تعداد کودک را نیز کشته اند. مرگ این افراد یک خلالی بزرگ، قابل لمس و متاثر کننده در میان خانواده های شان به وجود آورده است. پولیس ها نیز احساسات دشوار خود را پنهان نمی کنند؛ بعضی اوقات، از اعمال که انجام داده اند احساس شرمساری کرده و گریه هم نموده اند. احساسات این پولیس ها قابل درک و صادقانه است. احساس همدلی و همدردی، صلح را به خانواده ی قربانیان انتقال می دهد. این خانواده ها، نیاز به غرامت و پاداش نداشتند. اما، یک مساله مهم است: تصدیق و درک درد و زیان که به آنها رسیده است.

۱۱-۱ نه مرحله ی تشدید خشونت

بر اساس پژوهش های پژوهشگر آلمانی فریدریش گلاسه، نه مرحله در تشدید منازعه وجود دارد:

۱. درشت و غیر قابل انعطاف: منظور سفت و سخت علیه یک دیگر ایستاد شدن است. فهمیدن در باره ی تنش احتمالی منجر به تنش های واقعی می شود. با این وجود،

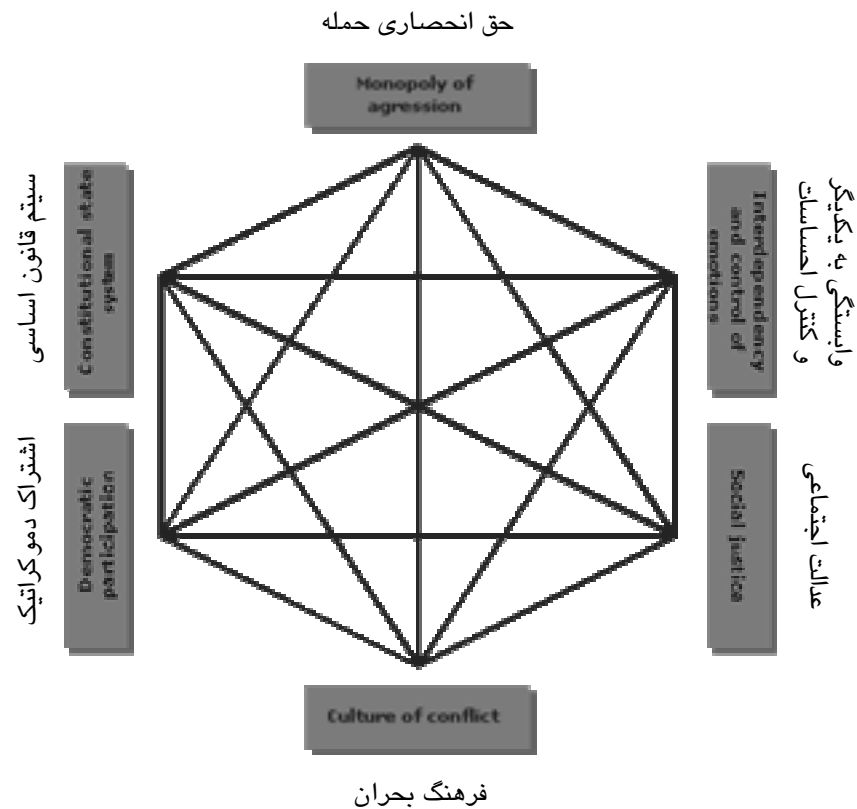
- یک اعتقاد راسخ موجود است که تنش‌ها، به وسیله حرف زدن حل می‌گردد. در این هیچ گروه و طرفی شک نکرده است.
۲. *مباحثه*: تنوع در افکار، خواست‌ها و احساس‌ها نقطه‌ی آغاز ساده‌سازی و تقسیم همه پیچیده‌گی‌ها و تنوع، به سیاه و سفید، فرادست و فرودست است.
۳. *حرکات و کردار*: این عقیده‌ی راسخ که "صحبت بیش از این جالب نیست." خریداری زیاد دارد. در این صورت، به آخرین گزینه در این وضعیت توسل جسته خواهد شد. همدلی از بین می‌رود، خطر سوء تعبیر ازدیاد می‌باید.
۴. *تصورات/پیوستگی*: شایعات اوج می‌گیرد، پیش‌داوری‌ها شکل می‌گیرد. طرف‌های منازعه یک دیگر را در نقش منفی فرض کرده، و با هم می‌جنگند. هرطرف تلاش برای جذب طرفداران بیشتر دارند.
۵. *حمله به شخصیت*: به صورت باز، در اجتماع و به صورت مستقیم به حریف حمله می‌نمایند، تا رقیب چهره‌ی اجتماعی خود را از دست بدهد.
۶. *استراتژی‌های تهدیدآمیز*: تهدید یک دیگر افزایش می‌یابد. آخرین سرعت به تشدید خشونت داده می‌شود.
۷. *حملات محدود ویرانگر*: حریف تا دیر همانند یک انسان در نظر باقی نمی‌ماند. حملات محدود ویرانگر، در عمل یک "پاسخ در خور" است. بازگشت ارزش‌ها: یک ضربه کوچک، موقعیت پیروزمندانه را می‌سازد.
۸. *تبخیر ویرانی و از هم پاشیده‌گی سیستم دشمن* یک هدف روشن است.
۹. *با هم به جهنم*: یک مقابله تمام‌عیار و بدون راه بیرون رفت. نابودی کامل دشمن پذیرفته شده است، حتی اگر معنای تخریب خود را نیز در بر داشته باشد.

۱۱-۲ نه مرحله برای کاهش خشونت

در بخش‌های قبلی این نوشته از ۹ مرحله‌ی تشدید منازعه صحبت گردید. اکنون، از ۹ مرحله‌ی کاهش منازعه بر اساس پژوهش‌های فریدریش گلاسه، نام برده می‌شود:

۱. تنش سیاسی
۲. گفتگوهای باز در باب مخالفت‌ها و تنش‌ها
۳. تقاضای بی‌حد جنگجویانه
۴. حملات خشونت‌بار منفرد
۵. زورگویی پا به میدان می‌گذارد
۶. عدم تشدید، آتش بس
۷. متارکه‌ی جنگ، یا از راه توافق سیاسی و یا از راه پیروزی و شکست
۸. توسعه بیشتر توافق به معنای غیر نظامی آن

شش ضلعی تمدن ساز



فهم منازعات و اعمار صلح توسط تحول سیستمیک منازعه

پروفسور دیتر سنگهاس پژوهشگر مسایل صلح و دانشمند علوم سیاسی، تاریخ و فلسفه است که روابط بین الملل را نیز در دانشگاه تدریس می‌کند. این پروفسور آلمانی در مباحثات علمی در باره ی استقرار صلح در منازعه ی خشونت بار، این فرض را مطرح می‌سازد که باگسترش دموکراسی، رشد راهکار های غیر خشونت آمیز منازعه نیز، تقویت خواهد گردید. شرایط صلح شبیه به اهداف حزب سیاسی بر سر اقتدار است. (مثلا، به دست آوردن و نزدیک شدن اصولی و اساسی به ارزش های شناخته شده ی اجتماعی) خواست ها و اهداف های گوناگون عامه حزب بر سر قدرت به وسیله ی نمودار "شش گوش متمدن ساز" نمایش داده می‌شود. حزب سیاسی در چارچوب اقتدار، از جهت داخلی، بر قراری قانون و نظم، و از جهت خارجی، این مساله ثابت باشد که قادر به ایجاد صلح می‌باشد.

سنگهاس، در جریان پژوهش خویش در باره ی تعریف وسیع، به توسعه "شش گوش متمدن ساز" پرداخت، که او را از ابزار معنا گرایانه و ذهنی که صلح را به دو بخش صلح منفی (= نبود جنگ) و صلح مثبت (= عدم خشونت ساختاری) تقسیم می‌کرد، دوری جست.

از نقطه نظر او، صلح به معنای مجموعه و منظومه‌ی شرایط حمایت‌گر دوجانبه است. نمودار "شش گوش متمدن ساز" دارای شش گوش است که به صورت زیر توصیف می‌گردد:

۱. عام سازی تعرض و ایجاد دولت مشروع با انحصار تعرض، برای پروژه های ملکی ضروری است. پایداری صلح بدون خلع سلاح شهروندان امکان پذیر نیست.
 ۲. از سوی دیگر، انحصار تعرض در دست دولت است، اما، نیاز به اطمینان از این مساله می‌باشد که انحصار تعرض توسط دولت منجر به سوء استفاده ظالمانه نگردد.
 ۳. رشد وابستگی متقابل نهاد های اجتماعی و عام سازی خشونت مشروع منجر به افزایش کنترل بالای تمام احساسات موجود در وضعیت در یک رابطه دو جانبه می‌گردد. منظور از تقویت، تنها به معنای اراده ی مهار زدن خشونت، تعرض و منع خشونت نیست، اما، تحمل و اراده برای توافق، نیز در کنار آنها مطرح می‌باشد.
 ۴. شکیبایی و تمایل به توافق یکی از بنیاد های مشارکت دموکراتیک شهروندان در روند تصمیم گیری عمومی است. تبعیض بر اساس جنس، طبقه و جنسیت و... با مشارکت دموکراتیک تمام شهروندان سازگار نیست.
 ۵. جنبه دیگر عدالت اجتماعی. سیاست یا پالیسی فعال، از این مساله اطمینان دارد که در درون ساختار سیاسی و اجتماعی موجود، نیاز های اولیه اقتصادی و اجتماعی قابل دسترس است. همچنان، این اطمینان را نیز داشته باشد که تقسیم منصفانه فرصت ها این احساس را به مردم خواهد داد که در درون همین چارچوب سیاسی، با آنها رفتار منصفانه می‌شود، و آشکارا، این رفتار منجر به یک صلح داخلی می‌گردد.
 ۶. در نهایت، سنگهای اهمیت برخورد سازنده ی فرهنگ با منازعات را با اهمیت دانسته، که مفهوم آن خلق شرایط است که در آن منافع گوناگون مطرح و توازن منصفانه یابد. این خود، تمایل برای کار بالای تحلیل سودمند منازعات و همچنان مهارت های توافق - محور در منازعات را تقویت می‌نماید.
- این شرایط اگر موثر و سودمند باشد، منافع نیز پایدار خواهند بود. این منافع نباید با هر ستیزه و نزاعی زیر سوال رفته، تا مکررا، در موضع دفاعی قرار بگیرند. این منافع نیاز دارند که در چارچوب قوانین تجسم یافته، و در درون یک سیستم کارآمد و مشروع تطبیق گردند. یعنی، "استحکام و قدرت قانون" به جای "قانون نیرومند" مطرح باشد.
- "شش ضلعی پیشرفت و ارتقا" ما را قادر می‌سازد که صلح را یک ساختار و پیکره ی منظم و دقیق ببینیم. در همین حال، این ساختار به دلیل وابستگی هر بخش آن به یک دیگر، شکننده نیز می‌باشد.
- صلح، همانند پروژه ی پیشرفت و ارتقای زندگی است که به دنبال نظم مشروع و منصفانه می‌باشد. بر این مبنای دست یافتن به ارتقا و پیشرفت معادل دست یافتن به صلح نیز است. صلح در این قالب، یک حالت و وضعیت طبیعی نیست. صلح، محصول سخت کوشی است. به بیان دیگر: "اگر ما صلح را بر اساس یک سیاست مدنی می‌خواهیم، پس برای به دست آوردن آن تلاش نماییم."

کردار و ارتباطات غیر خشونت آمیز

۱۳-۱ مارشال روزنبرگ

مارشال روزنبرگ (۱۹۴۰)، روان‌شناس و مدیر یک بنیاد غیر انتفاعی برای ارتباطات غیر خشونت بار در تگزاس ایالات متحده است. او، تحت تاثیر روان‌شناس دیگر امریکایی کارل روگر و همچنان، مهاتما گاندی قرار دارد. او در سویس زندگی می‌کند. هدف روزنبرگ تغییر ارتباطات انسانها است. واکنش‌های خود به خودی و از روی عادت، باید به واکنش‌های آگاهانه مبدل گردد؛ واکنش‌های که دریافت، نیاز و احساس ما را بیان نماید. احساس همدلی و شنیدن و صحبت کردن با دیگران با تمام عواطف و احساسات بسیار بزرگ و مهم است. در این جا بخش از نتیجه‌ی کارهای روزنبرگ را میاوریم که در سطح جهان تطبیق می‌گردد:

- پیدا کردن الترناتیف یا جایگزین‌های برای الگوهای کهنه‌ی واکنشی و رفتاری مانند: دفاع، خروج و یورش
- کاهش مقاومت، رد و واکنش‌های خشونت‌بار
- افزایش و تقویت اعتبار، توجه، همدلی و آرزوهای که از ته قلب بر می‌خیزد
- توجهات را جلب کردن به سوی راه و اهداف که محتملا به دنبال آن هستیم
- تعویض تشخیص دادن و محکوم کردن، به وسیله‌ی کشف ظرفیت‌های بالقوه‌ی ما برای همدلی از طریق روشن ساختن مشاهدات، احساس‌ها و نیازها.

فرضیات اساسی:

دیگران با حرف‌ها و کردارشان احساس‌های شما را می‌سازند، اما، علت‌های اصلی نیستند. من همیشه مسوولیت احساسات خود را دارم. داوری در باره‌ی دیگران، نیازهای تحقق نیافته‌ی ما را بیان می‌دارد. اگر ما به بیان نیازها خود بپردازیم، چانس بزرگ برای تحقق آن به دست خواهیم آورد. خشم، یک احساس ثانوی است که باعث دور شدن احساسات نظیر بیچاره‌گی و ناتوانی، از ما می‌گردد. این، به وسیله‌ی "تفکر قضاوت‌گر" به وجود می‌آید. این شیوه‌ی اندیشیدن، همه چیزها را به صورت "غلط" و یا "درست" به منظور انتقاد از دیگران، می‌بیند.

الگوی ۴ مرحله‌ای ارتباطات غیر خشونت آمیز	
همدلی با دیگران درک احساس دیگران با قلب، بدون انتقاد، اتهام بستن و چشمداشت .	همدلی با خود بیان روشن احساسات فردی، بدون کدام اتهام بستن، انتقاد، اتهام بستن و چشمداشت .
۱- شرایط، گسترش و نظارت هنگامی که دیدم/شنیدم/تجربه کردم.... بیان احساس بدون قضاوت و تفسیر.	۱- شرایط، گسترش و نظارت هنگامی که دیدم/شنیدم/تجربه کردم.... بیان احساس بدون قضاوت و تفسیر.
۲- احساس بعد تو احساس کردی/... بعد تو؟ ... چگونه محاوره شریکم را احساس کنم؟	۲- احساس بعد من احساس کردم... تمایز میان احساس و فکر
۳- نیاز به خاطر که تو نیاز داری... به خاطر که تو علاقه داری.... نیاز بر آورده شده کدام است؟	۳- نیاز به خاطر این که نیاز دارم... به خاطر که من علاقه دارم.... تمایز میان خواست و نیاز.
۴- درخواست آیا تو علاقه داری....؟ از این رو شما ترجیح میدهید....؟ پیدا کردن درخواست مشخص و ممکن.	۴- درخواست از این رو درخواست میدارم... از این رو دوست دارم.... تمایز میان درخواست و مطالبه کردن....

تمرین: درباره یک شخص فکر کنید که کارهای انجام داده که مطابق خواست شما نبوده است. بعد در باره‌ی این عمل در گروه، به صورت گفتگو و ارتباط غیر خشونت بار صحبت نمایید. به این معنا که به جای روش‌های قدیمی مانند: قهر کردن، ناامیدی و خنثی ساختن، متهم کردن و توقعات، از روش‌های زیر استفاده نمایید:

۱. واقعیت‌ها را به صورت تحریف نشده و غیر جانبدارانه توصیف نمایید. البته، این کار بسیار مشکل‌تر از گفتن‌اش است. از استفاده تمام کلمات نظیر همیشه، دوباره به صورت مکرر و... که در آنها داوری نهفته است، پرهیز نمایید. برای مثال: تو همیشه دیر میرسی، طبق معمول به من زنگ نمی‌زنی، و...

۲. احساسات که در شما برانگیخته شده توصیف کنید. مانند: "من احساس آسیب، قهر، عدم اطمینان میکنم." از کلمات و نتایج آن که در شماره اول ذکر گردید دوری کنید. مثلاً، از این کلمات: "به خاطر این که..."، "به خاطر این کاری که تو انجام دادی..."

۳. چیزی را که به آن نیاز دارید، توصیف کنید. مانند: "من به اعتبار، احترام/ توجه به نظم/ و... نیاز دارم."، "من به کمی استراحت، ثبات و... نیاز دارم."

۴. خواست تان را که به یک عمل مشخص رابطه دارد، فورمول بندی و روشن ارائه کنید. "من میخواهم که طبق توافق قبلی، صدای موسیقی را کم کن."

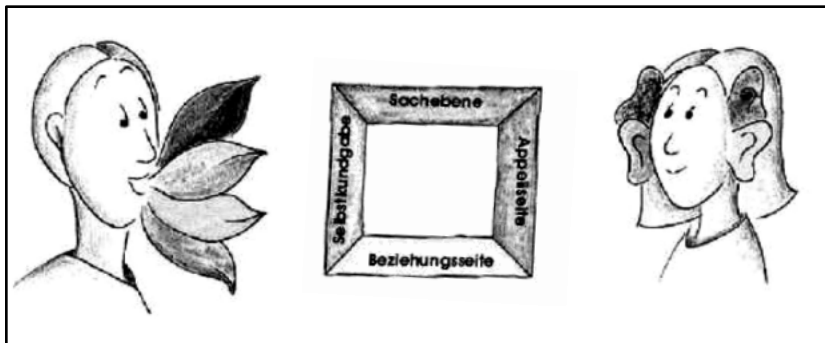
همیشه، اولین مشکل هنگام بروز می کند که بسیاری از مردم فکر می کنند که خشم و اتهام بستن آنها را قانع و راضی می سازد. بنا بر این، چرا آنها خود را از یک راه پر مخاطره اظهار میدارند؟ پاسخ روزنبرگ به این پرسش ساده، اما ناخوشایند و در نگاه اول قابل درک به نظر میرسد: "هیچ کسی دیگری، باعث برانگیخته شدن احساس نمی باشد. اعمال یک نفر دیگر، در شما احساسات مختلف را گسترش دهد. اما، احساسات چون خشم، درد و قهر بستگی به شیوه ی فکر کردن شما در باره ی این که چه کار باید انجام دهید، چه چیز درست است، و چه چیز غلط، دارد." در نگاه اول، پذیرفتن این نظر دشوار به نظر میرسد. دقیقاً، جملات مانند "به خاطر دیر آمدنت بسیار عصبانی هستم." و "من غمگین هستم، به خاطری که تو سالگرد ازدواج مان را فراموش کردی."، بیشتر برای ما منطقی به نظر میرسد، اما، پیام های آنها نادرست می باشد. این روشن است، هنگامی ما در باره ی چیزی می اندیشیم که قبل از آن علت درست اش را بدانیم که چرا در باره ی آن می اندیشیم. برای نمونه، وقتی ما منتظر کسی هستیم و او نمی آید، ما متمایل هستیم که ببندیشیم: "من برای او مهم نیستم." و "یا" او دیگر مرا نمی خواهد." سرانجام، این آشکار است که طرف دچار کدام حادثه ترافیکی شده، و هیچ اشتباه متوجه او نمی باشد. گمانه زنی ما در آن وضعیت بیش از حد مطلق و یک جانبه بوده، و احساس ناراحتی و غم که در آن زمان به ما دست داده بود، تحمیل شده از سوی خود ما بوده است. حتی اگر یک کسی، کاری را انجام داده که به ما خوشایند نبوده، همیشه و به صورت ناخود آگاه، برای ما قانع کننده نمی باشد. بهترین دیدگاه این است که: "اگر تو به دنبال صلح در جهان هستی، اول صلح را در درون خودت برقرار کن." جهانی فکر کن، محلی عمل کن.

۱۳-۲ فریدریش شولز ون دون

شولز روان شناس آلمانی (۱۹۴۴) و استاد ارتباطات در پوهنتون هامبورگ است. او نظریه ی "پیام چهار لایه یی" میان دو نفر را بر اساس "الگوی چهارجانبه" انکشاف داد. در هر تماس، ما با نفر دیگر در چهار راه متفاوت، حرف میزنیم و می شنویم.

مربع ارتباطات

الگوی مربع ارتباطات، مدل شناخته شده ی شولز است. این مدل هم چنان به مدل "چهارگوش" نیز معروف هست. چهار لایه ارتباطات، تنها برای فرد خصوصی مهم



نبوده، بلکه، با حوزه های تخصصی و انسانی نیز به صورت مشخص و دایمی در آمیخته است.

هر زمان که من چیزی در باره ی خود به عنوان یک انسان می گویم، چهار لایه یی از ارتباطات مطرح است. هر سخن من، چه بخوادم یا نخواهم، چهار پیام در خود دارد:

- (Sachebene) معلومات عینی (چیزی که درباره ی آن اطلاعات میدهم) - آبی
- (Selbstkundgabe) سخنانی در باره ی خود (چیزهای که در باره ی خود اظهار میدارم) - سبز،
- (Beziehungsseite) دلالت درباره ی روابط ما (من در باره ی تو چی فکر میکنم، و چگونه با تو ارتباط برقرار می کنم) - زرد،
- (Appellseite) درخواست (چیزی که من از شما می خواهم) - سرخ.

با پیگیری این ایده، در ۱۹۸۱ شولز نظریه پیام چهار جنبه‌ای را به صورت مربع ترسیم کرد، و همچنان، برای انتقال دهنده شکل "چهاردهنه" و برای گیرنده "چهارگوش" را داد. از منظر یک روان شناس، هنگام مشارکت و سخن زدن با یک دیگر، چهار گوش و چهار دهن وجود دارد. کیفیت گفتگوها بستگی به چگونگی کار آنها دارد. در **سطح عینی**، اطلاعات تکنیکی اولویت دارد. در این قسمت، داده ها، حقایق و شرح و تفصیل مطرح است. از سوی دیگر، سه معیار برای دستیابی به این اطلاعات مورد نیاز است.

۱. آیا درست است یا غلط؟
۲. این اطلاعات مرتبط با موضوع مورد بحث است یا نه؟
۳. این اطلاعات که فراهم شده، برای بحث مورد نظر موثر است، و یا موضوعات دیگری نیز موجود می باشد که باید مورد مباحثه قرار بگیرد؟

انتقال دهنده، باید پیام را با شرح روشن و قابل فهم به دیگران انتقال بدهد، و گیرنده نیز باید گوش خود را برای گرفتن موضوعات باز نماید: برای داده ها، برای حقایق و تفصیلات. بر اساس سه معیار که گفته شد، گیرنده، راه های گوناگون برای تفسیر و پرسش در اختیار دارد.

سخن از خود، چهار پیام را در خود دارد

- ۱- معلومات عینی
- ۲- سخنانی درباره ی خود
- ۳- دلالت درباره ی روابط ما
- ۴- درخواست

سخنان در باره ی خود: هر زمان که کسی چیزی میگوید، او درباره ی خود سخن میزند: خواه ناخواه، در این سخنان قصد من نهفته بوده، و این سخنان چیز های در رابطه به شخص من می باشد. یعنی، این سخنان اعترافاتی در باره ی چیز های است که در درون من اتفاق می افتد، چگونه احساس می نمایم، درباره ی نقش خود چی فکر میکنم و چگونه آن را می بینم. می تواند این سخنان صریح (یک پیام مستقیم " من فکر میکنم..... من احساس میکنم.....) و یا غیر صریح (پیام غیر مستقیم و نهفته در میان خطوط) باشد. به این ترتیب، هر پیامی برای گیرنده، یک نظر اجمالی در باره ی شخصیت ما به دست می دهد.

بنابر این، هر زمان که انتقال دهنده اطلاعات را، صریح و یا غیر صریح، در باره ی خود از طریق "دهان که در باره ی خویشتن "فرد" می گوید" می فرستد، گیرنده نیز این اطلاعات را با همان "گوش مشابه" می شنود: "در باره ی آن شخص به من چی گفت؟"، "او چگونه یک شخص است؟"، "و در کدام وضعیت روحی قرار دارد؟".

در رابطه به ارتباطات: چه بخواهیم یا نخواهیم، قصد و منظور شخصی در گفتگو با دیگران آشکار می شود. آن چیزی را که در باره ی آن فرد فکر میکنم توسط شیوه های گوناگون از جمله قاعده سازی، نوع بیان، و همراه با حرکات چهره، در جریان موضوع که مورد بحث قرار گرفت، نشان میدهم.

در سطح در خواست: هنگام که یک فرد میخواهد یک کلمه یا پیام مشخص را انتقال بدهد، او معمولاً توقع دارد که یک دستاورد و تاثیر مشخص را به دست آورد، و به اعمال نفوذ خود بپردازد. این تنها به معنای همراه ساختن طرف با خود نیست، بلکه مساله ی تاثیر بر او نیز مطرح می باشد. بخواهیم یا نخواهیم، این روشن است که این سطح آرزو ها، خواست ها، مشوره ها، رفتار هدایت گرانه، تاثیر و... را در برمی گیرد. "گوش درخواست" به صورت مشخص، پذیرای پرسش ها است: "من همین اکنون چه می کنم/ به چه می اندیشم/ چه احساس دارم؟" دیگر الگوهای مهم ارتباطات قرار زیر است:

• مربع ارزش ها و انکشاف

وقتی ما کسی را به خاطر ارزش های مشخص و ظاهرا بد مانند: سخت بودن، هدر دهنده و بی خبری سرزنش می کنیم، این ارزش ها از چشم انداز ما بد به نظر میرسند. این ارزش های ظاهرا بد، پهلو های مثبت نظیر کم مصرف، سخی و شکیبیا را نیز دارد. بر این اساس، تجربه ی مردم نشان می دهد که صفات بد یک فرد، می تواند جنبه های خوب نیز داشته باشد. آنها، نیز این تجربه را دارند که جنبه های خوب شان، شاید به نظر دیگران منفی به نظر برسد. بسیاری اوقات، ارزش های که ما دیگران را به خاطر آن مورد انتقاد قرار می دهیم، ارزش های اند که به اشتیاق طرف آنها می نگریم.

در رابطه به ارتباطات: چه بخواهیم یا نخواهیم، قصد و منظور شخصی در گفتگو با دیگران آشکار می شود

• الگوی وضعیت

هر منازعه در وضعیتی که مورد نظر ما می‌باشد، نهفته است. اگر ما تمام وضعیت را دیده نتوانسته و مورد بررسی قرار ندهیم، به سختی خواهیم توانست که به راه حل دست پیدا نماییم. از این رو، ضرور است که نکات زیر روشن باشد:

۱. سابقه ی آن چی بوده است؟
۲. با چه مسایل درگیر است؟ (مرتبط با انگیزه و موضوع)
۳. چه کسانی در حال حاضر شرکت کننده می‌باشند؟ (قصد، نقش، عملکرد، ساخت موثر)
۴. موضوع نشست چی می‌باشد؟ (تصمیم گیری، توافق، مفهوم، اهداف متقدم و متاخر)

• مدل "نیازها" (ریمان / تومان):

ما چهار نیروی متفاوت پشتیبان انسانی را مشاهده کرده می‌توانیم که بالای گفتگو و احساسات ما تاثیر میگذارد. این نیرو های اساسی، در موقعیت های مختلف تغییر خورده، که در خود و دیگران شناخته شوند:

۱. نیاز به نزدیکی (مانند: تماس انسانی، هماهنگی، امنیت)
۲. نیاز به فاصله گرفتن (مانند: استقلال، سکوت، فردیت)
۳. نیاز به استمرار (مانند: نظم، قانونمندی، کنترل)
۴. نیاز به تغییر (مانند: تنوع، خود انگیختگی یا پیش بینی نشده گی، خلاقیت)

• الگوی "دایره شر"

کنش و واکنش، بارها در دایره ی شر قرار گرفته اند:

۱. مرد اخراج گردید «آن زن احساس طرد شدن را می‌کند»
۲. آن زن احساس طرد شدن می‌کند «آن زن در باره ی طرد شدن شکایت دارد»
۳. آن زن در باره ی طرد شدن شکایت دارد «آن مرد احساس سرزنش و آزار می‌نماید»
۴. آن مرد احساس سرزنش و آزار می‌نماید «آن مرد اخراج شده است»
۵. آن مرد اخراج شده است «و غیره.....»

شناسایی پیام ها در دایره شر برای درک و بیرون کردن آنها بسیار مهم است.

• گروه داخلی

وضعیت "همراه با هم" و "علیه یک دیگر"، تنها در میان مردمان گوناگون واقع نگردیده، همچنان، در "درون" افراد نیز اتفاق می‌افتد. هر کسی تجربه ندای درونی را دارد، که گاه نیاز های متفاوت را در درون ما زمزمه می‌کنند (میل برای تماس و اذعان، ترس از اهانت و طرد شدن). اگر ما می‌خواهیم که موفق باشیم، باید به ندا های درونی

خود گوش بدهیم، و در عوض سرکوب، برای این آواها فرصت بدهیم. مثلاً توجه به هراس ها، می تواند منابع برای موفقیت نیز باشد.

۱۳-۳ مهاتما گاندی

نام اصلی او موهنداس کرم چند گاندی (متولد ۱۸۶۹ در گجرات/ ترور در ۱۹۴۸ دهلی نو) بود؛ او همیشه به نام احترام آمیز مهاتما یا روح بزرگ علاقه ی نداشت. در ۱۸۸۸ حقوق را برای سه سال در لندن خواند، و پس از آن به عنوان یک قاضی در بمبئی کار کرد. او از سال ۱۸۹۳ تا ۱۹۱۵ به افریقای جنوبی سفر کرده و به عنوان یک تاجر در آن جا کار کرد. او از بریتانیا در جنگ با بوئر های هالندی و بومی ها زولوس حمایت کرد. دلیل حمایت گاندی، تبعیض علیه هندی ها در افریقای جنوبی بود که خود را متعهد به تقویت حقوق و بهبود وضعیت آنها در افریقای جنوبی میدانست. از این جهت، او مفهوم ساتیاگراها یا مقاومت غیر خشونت آمیز را توسعه داد؛ مفهوم بسیار کلیدی که او آن را در سال ۱۹۱۵ برای به دست آوردن استقلال هند از بریتانیای کبیر استفاده کرد. "ساتیاگراها" (حقیقت را حفظ کن) استراتژی بود که توسط گاندی گسترش یافت. معنای ضروری آن این است که به منطق و وجدان مخالف توسل بجوی. آنهم از طریق: - عدم خشونت آفرینی و

- اراده برای ریاضت و نیرومندی معنویت و روح انسانی

منظور از تمام این، تغییر آوردن در مخالف، غلبه بر آن و او را دوست و رفیق خود ساختن آن به است. این استراتژی بر مبنای به دست آوردن و نفوذ در قلب و ضمیر مخالف است. این کار، موثریت بیشتر نسبت به توسل به تهدید و خشونت دارد. بر اساس نظرات گاندی، خشونت به خشونت بیشتر منجر می شود؛ با وجود این که نتیجه ی زود هنگام نداشته باشد، و خود را در بلند مدت آشکار بسازد. به هر صورت، عدم خشونت، ماریپیچ یا رشته ی دراز خشونت را از هم گسیخته و ما را قادر به این می سازد که دشمن را از خود بسازیم. گاندی، ساتیاگراها را به مانند سلاح ضعیفان نمی دانست، او باور داشت که ساتیاگراها برخاسته از یک روح و معنویت نیرومند است.

کشور های غربی، بارها ساتیاگراها را با آهیمنسا (عدم خشونت) اشتباه گرفته اند. ساتیاگراها از اصطلاحات دیگر نظیر مقاومت منفی، نافرمانی مدنی و عدم همکاری متمایز است.

مقامت منفی (Passive resistance)

گاندی تلاش می کرد که ساتیاگراها را از مقاومت منفی که آن را سلاح ضعیفان می دانست، متمایز بسازد. مقاومت منفی از استفاده ی سلاح دوری می کرد، که آن هم ناشی از کمبود اسلحه برای ضعیفان بود. اما مقاومت منفی، به صورت روشن خشونت را نفی نمی کند.

نافرمانی مدنی (Civil disobedience)

گاندی، نافرمانی مدنی را بخش از ساتیاگراها میدانست. معنای اصلی آن، شکستن قوانین غیر اخلاقی، به ویژه با نپرداختن مالیه است. ساتیاگراها راه غیر خشونت آمیز تحریک

سیستم غیر عادلانه‌ی حاکم است، برای مجازات مانند زندانی کردن، که معتقدان اصل ساتیاگراها آن را با خشنودی می‌پذیرند.

عدم همکاری (Non-cooperation)

عدم همکاری به معنای رد همکاری با سیستم فاسد حاکم است. عدم همکاری، نافرمانی مدنی را به خاطر حساسیت بسیاری زیادی که می‌آفریند، رد می‌نماید. عدم همکاری یک روش بدون آسیب و محفوظ برای مردم در راستای مقاومت است. عدم همکاری، به معنای همراهی با مجرم نیست، ولی عدم همکاری با اعمالی همراه است که برای سیستم زشت و منفور به نظر میرسد. ساتیاگراها با مجرم همکاری می‌کند، هنگامی که تلاش‌های مثبت را از سوی او می‌بیند. به خاطر که او از آن نفرت ندارد. ساتیاگراها، به مجرم به عنوان یک انسان نگاه کرده و میل دوستی با او می‌یابد. این نظر که همکاری با همه کس خوب است، باعث می‌گردد که مجرم به ترک کردار بد تشویق شود.

عهد (Vow)

عهد بستن از شرایط ساتیاگراها است. به گفته گاندی، پیمان بستن نشانه‌ی ضعف نیست، نشانه‌ی قوت است. او عهد را "انجام دادن کارهای که هر زمان می‌تواند اتفاق بیفتد و عملی شود" تعریف می‌کرد. اگر فردی در باره‌ی عملی شدن کاری جمله‌ی "تا آن جا که ممکن است" را به کار برد، به گفته گاندی، ضعف خود را آشکار کرده و تسلیم غرور و مباحثات شده است. کسی که می‌گوید "تا آن جا که ممکن است"، دچار وسوسه و تردید شده است. حقیقت، با این ادعا حفظ شده نمی‌تواند. کسانی که برای ساتیاگراها مبارزه می‌کنند، از عهد‌های زیر پیروی می‌نمایند. این عهد مبنای گسترش و نیرومندی معنوی و ذهنی است:

چهار عهد نخست

۱. حقیقت
۲. عدم خشونت و عشق
۳. عدم مالکیت
۴. پاکدامنی

هفت عهد باقی مانده

۱. شجاعت، بی باکی و رشادت
۲. پرهیز
۳. صداقت (دزدی نکردن)
۴. نان، کار
۵. برابری مذهبی
۶. نپذیرفتن نجس بودن

۷. Regional housekeeping

اصول رهنما برای رضاکاری

اصول رهنمای ساتیاگراها، داوطلبی یا رضاکاری است. قوانین سخت و نافرمانی مبتنی بر داوطلبی و عقیده محکم است. از این رو، رهبری، موضوع قوت شخصیت و نمایندگی وظایف است. رهبری و عقیده بر فشار و زور استوار نیست. رابطه بین رهبر و مردم مبتنی بر اعتماد و اطمینان است.

۱۳-۴ جان گالتونگ

گالتونگ (۱۹۳۰) ریاضیدان، جامعه شناس و پژوهشگر صلح است. در ۱۹۵۰، اولین بنیاد تحقیقاتی صلح (PRIO) را در اسلو ناروی، پایه گذاری کرد، و کتاب ها و مقالات زیادی در باره ی صلح و عدم خشونت به نشر رساند. او همچنان، در دانشگاه های مختلف (هاوایی/امریکا، آخن/آلمان، اسلو ناروی، پوهنتون صلح در سکالینگ/اتریش) تدریس کرده است. گالتونگ شایستگی این را دارد که بگوییم ژورنالیزم صلح را انکشاف داد. او دو شیوه ی نگاه کردن به منازعات و گزارش دادن آنها را، از هم متمایز کرد. او این دو شیوه را "راه بلند" و "راه پست" نامگذاری نمود.

گالتونگ یادآور شد که "راه بلند" همان ژورنالیزم صلح است که توجهات آن بالای تحول منازعه می باشد. از نظر گالتونگ، منازعه در واقعیت این است که ۲۰۰۰ ملت در درون ۲۰۰ کشور به وسیله ی ۲۰ کشور رهبری می گردد.

به هر صورت، در خشونت گالتون یک ظرفیت نیرومند برای پیشرفت انسانی نیز می دید. اگر خشونت مورد استفاده قرار می گیرد، راه جدید برای تحول منازعه نیز پیدا می شود، از این رو، گزینه ی صلح آمیز در آخر مسلط خواهد شد.

"راه پست" راه است که رسانه ها به منازعه همانند یک مسابقه ورزشی و یا جنگ گلابیاتور ها نگاه می کنند. یعنی، در این مسابقه یک برنده و یک بازنده موجود است. این تصور، قابل مقایسه با ژورنالیزم ورزشی است: "پیروزی همه چیز نیست، تنها یک چیز است." ژورنالیزم جنگ، ژورنالیزم ورزشی را سرمشق خود قرار داده است. به نظر گالتونگ، ژورنالیزم صلح با چهار معیار قابل تعریف است:

توجه به صلح و منازعه

ژورنالیزم صلح، صلح محور است، و ژورنالیزم جنگ، منازعه محور. از این رو، ژورنالیزم جنگ، همانند ژورنالیزم ورزشی دو دشمن، یک برنده و یک بازنده، دارد. اما، ژورنالیزم صلح تلاش می کند که بالای ریشه های منازعه و پیدا کردن جایگزین تمرکز نماید.

"این منازعه بر سر چیست؟ طرف های درگیر این منازعه کی ها هستند و اهداف واقعی شان چی می باشد؟ گروه های درگیر بیرون از میدان منازعه، چه کسانی اند؟ ریشه های عمیق ساختاری، فرهنگی و تاریخی منازعه کدام ها اند؟ باید، از منازعه یک تصور شفاف به دست داده شود. باید بالای تاثیرات قابل لمس منازعه تمرکز صورت بگیرد (ضربه و افتخار، خسارات ساختار/فرهنگ)." شرایط ایدیال، گزارش باز دارنده ی است که پیش از

اگر خشونت مورد استفاده قرار می گیرد، راه جدید برای تحول منازعه نیز پیدا می شود، از این رو، گزینه ی صلح آمیز در آخر مسلط خواهد شد.

بروز منازعه نشر می‌گردد. توجه بالای منازعه، پیش از آن که کدام خشونت به وجود بیاید، به معنای تلاش برای جلوگیری از جنگ‌های بالقوه و تاثیرات آن است. در برابر ژورنالیزم صلح، ژورنالیزم جنگ تنها بالای منافع یک گروه توجه می‌نماید. این ژورنالیزم، جنگ را راه حل اساسی دانسته، و تضاد بین "ما" و "دیگران" را پررنگ می‌سازد. این گونه گزارش دهی واکنشی و ذهنی است.

توجه بالای حقیقت

حقیقت اولین قربانی جنگ است. این حقیقت وقتی بارها و بارها آشکار می‌گردد، که ژورنالیزم جنگ، طرف یک جناح و یا علیه جناح دیگر قرار را می‌گیرد. به صورت مشخص، این ژورنالیزم دروغ‌های جناح مخالف را فاش می‌سازد، ولی اطلاعات جناح خود را فیلتر نمی‌نماید. تزویر و تحریف بسیار حرفه‌ی حقیقت را به صورت روشن میتوان در یک قرارداد میان حکومت امریکا و آژانس روابط عامه‌ی گروه رندوم دید. ژورنالیزم صلح، دروغ تمام طرف‌ها را آشکار می‌کند. ژورنالیست‌های صلح طلب، تمام اطلاعات جناح‌ها را بررسی کرده، و هیچ اطلاعاتی را بدون بررسی نشر نمی‌نمایند.

توجه بالای مردم

ژورنالیزم صلح به رنج‌های تمام مردم می‌پردازد. ژورنالیزم جنگ، تنها به رنج‌های جناح که مورد حمایت اوست می‌پردازد، رنج‌های نخبگان، سیاستمداران و سربازان و..... تمام قساوت‌های که گروه‌های درگیر منازعه به آن متهم می‌گردند، منتشر گردد، و نام تمام کسانی که این اعمال شیطانی را انجام داده‌اند. در باره‌ی تمام منازعات گزارش‌های گسترده‌ی از قساوت‌های دشمن موجود است. اما، در جریان منازعه، ژورنالیزم جنگ از جناح که حمایت می‌کند، هرگز گزارشی در باره‌ی قساوت‌های آن انتشار نمی‌دهد؛ آنچه را که نیز می‌گوید کلمات برگزیده شده برای کوچک‌نشان دادن اعمال نظامی آن جناح است. بسیاری اوقات، رسانه‌ها گزارش‌های در باره‌ی "عملیات نظامی" و "خسارت تضمین شده" انتشار می‌دهند. اصطلاح اول، تصور یک عملیات پاک شفاخانه‌ی را ایجاد می‌کند که در اثر این جنگ و عملیات نظامی‌ش از خوب جدا می‌گردد؛ همچنان، هدف اصطلاح دومی، کوچک‌نشان دادن رنج‌های مردم به وسیله‌ی کلمات است. ژورنالیزم صلح، توجه خود را متمرکز به ابتکارها برای پاسداری صلح می‌نماید؛ ابتکارات نخبگان سیاسی.

توجه به راهکارها

خلاصه‌ی برداشت از مفهوم صلح مساوی با عدم خشونت و خلاقیت برای صلح است. اما، برای ژورنالیزم جنگ، صلح مساوی با پیروزی و آتش بس است. ژورنالیزم صلح، از دید بازدارنده و موضوعی نسبت منازعه و جناح‌های درگیر برخوردار می‌نماید. صلح، نتیجه‌ی عدم خشونت و ابتکار برای صلح است، چیزی که از اولویت زیاد برخوردار می‌باشد.

ژورنالیزم جنگ، از نقطه‌ای می‌آغازد که منازعه‌ی خشونت بار آغاز گردیده، و جناح‌های درگیر اعلام جنگ نموده‌اند. بر این اساس، صلح، نتیجه‌ی پیروزی یک جناح و توافق بر سر آتش بس است. گزارش و مکاتبات پس از جنگ (Post-War) به صورت عمومی در حاشیه قرار داشته و مورد غفلت قرار می‌گیرد. ژورنالیزم جنگ، از خود منظره‌ای برای جنگ دیگر، اشتیاق برای آغاز منازعه‌ی دیگر، از خود بر جای می‌ماند، و دوباره وقتی بر می‌گردد که شعله‌های آتش جنگ قدیمی، بار دیگر افروخته باشد. ژورنالیزم جنگ به گزارش از معاهدات و نهادها می‌پردازد. به هر صورت، برای گالتونگ گزارش‌دهی درباره‌ی ابتکارات صلح و راه حل منازعه نقش بسیار تعیین کننده بازی می‌نماید. این گزارش‌دهی، توجه خود را بالای ساز و کار یا میکانیزم‌ها و راهکارهای معطوف می‌دارد که باید در باره‌ی منازعت بالقوه‌ی دیگر، به منظور جلوگیری از خشونت و جنگ‌های بیشتر، به کار بسته شوند.

- تحول سیستماتیک منازعه، بصورت کلی شیوه ی کاملاً تازه ی دریافت منازعه است، که فهم ریشه یی از ساختار های پنهان منازعه و راهکارهای آن را فراهم می آورد.
- تحول سیستماتیک منازعه، در خود کامل ترین الگوی ارتباطات و میانجیگری برای رفع منازعه را دارد.
- تحول سیستماتیک منازعه، برای تمام اشتراک کنندگان اجازه می دهد که تصویر روشن از امکانات تاثیر گذاری بالای یک منازعه و هم چنان محدودیت های تاثیر گذاری، داشته باشند.
- تحول سیستماتیک منازعه، اشتراک کنندگان را قادر به این می سازد که بصورت فردی توانایی ها و منابع خود را برای دگرگونی منازعه در محیط به کار برند. هم چنان، این شیوه، اشتراک کننده گان را قادر می سازد تا محدودیت ها را درک، و در نظر داشته باشند.
- تحول سیستماتیک منازعه، کارایی سازمانهای غیر حکومتی را به وسیله ی ارتباطات روشن و ساختار کاری واضح، در درون یک تیم، تقویت و پشتیبانی می نماید، آنها را با توجه به هشدار های که این شیوه در رابطه به مراکز منازعه و راهکاری های قابل درک حل منازعه در اختیار این سازمانها قرار می دهد.

